

اما کودکان مقوله نیستند، انسان‌هایی زنده و حی حاضرند و به بیش‌ترین عطف‌ها و مراقبت‌ها نیازمندند. اجازه بدهید سفرمان را از سی سال پیش، از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی و از ابتدایی‌ترین حق کودکان، یعنی حق زندگی و تعریف کودکی شروع کنیم.

از جمله اولین حقوق پایمال شده‌ی کودکان و گرفتن حق زندگی از آنان توسط رژیم اسلامی را قتل عام روستاهای قارنا و قه‌لاتان و عکس‌های جان‌گداز کودکان قنداقی در آن دوره می‌توان به حساب آورد.

با شروع جنگ ایران و عراق و سربازگیری اجباری ایدئولوژیکی از کودکانی که با وعده‌ی بهشت و کلید به گردن، گوشت دم توپ جنگ ارتجاعی شدند و تراژدی «شهید فهمیده‌ها»یی که نفهمیده به عضویت بسیج در آمدند را ساختند، اولین اقدام گسترده‌ی رژیم اسلامی علیه کودکان سازمان یافت و تبلیغات مذهبی در مدارس با وعده‌ی بهشت بر سر کودکان آوار شد.

سال شصت، سال نوع دیگر کودک‌کشی ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی شد. سال دستگیری، شکنجه و اعدام هزاران کودک زیر هجده ساله‌ی هوادار سازمان‌های سیاسی چپ و سازمان مجاهدین. کودکانی که به جرم داشتن عقیده‌ای دیگر، پخش و فروش نشریه و شعارنویسی به روی دیوار یا در تظاهرات دستگیر شدند و به دلیل مقاومت و ایستادگی و رازداری، سیزده، چهارده، پانزده، شانزده و حتی دوازده ساله، اعدام گشتند. سال شصت، هم چنین سال زندانی شدن کودکان خردسال، به دنیا آمدن کودکان بسیار در زندان، و سال مردن کودکان در رحم مادران به دلیل شکنجه و عفونت مادران است. آری، جمهوری اسلامی از همان آغاز برای کودکان هم شمشیر دو لبه‌اش را از رو بسته بود.

جهان قلمداد کرده بود. در مورد ایران واقعا چنین بود. امروز اما، از بد حادثه‌ی وسعت کار کودکان در ایران، که سیری مخالف و قهقراپی نسبت به بسیاری از کشورهایی که در آن‌ها کار کودکان به طور گسترده وجود داشته و امروزه کم‌تر شده است از یک سو، و به یمن توجه و تمایل عده‌ی بیش‌تری از تلاش‌گران اجتماعی به فعالیت در عرصه‌ی حق کودکان و جنبش لغو کار کودک از سوی دیگر، با مشکل کمبود اطلاع و خبر در این زمینه مواجه نیستیم. برعکس، و فور این خیره‌است که دل را نگران و چشم را گریان و اندیشه را پریشان می‌سازد و ضرورت به هم پیوستن توان‌های پراکنده را برای تغییر این وضعیت به نفع کودکان عیان‌تر می‌کند.

کودکان در ایران در گردابی از بی حقوقی دست و پای کوچک می‌زنند و در ورطه‌ی فقر و اعتیاد و فحشا و کار اجباری، بی‌سوادی و ترک تحصیل در دورانی بی‌انتهای از سوی جامعه‌ی بزرگ‌سالار و کودک‌آزار به قعر سیاهی‌ها پرتاب می‌شوند. وضعیت کودکان در ایران در تمامی عرصه‌های اجتماعی تا آن‌جا که به قوانین، سنت‌ها و ارزش‌های جامعه و به ویژه حاکمیت سیاسی برمی‌گردد، سمبل جنایت در حق بشریت کوچک، آن هم در زمان پیش‌رفت جامعه‌ی بشری در تمامی عرصه‌های تکنولوژی، پزشکی و فرهنگی و پویایی حق کودکان و لغو کار کودک و تصویب قوانین و مقاله‌نامه‌ها به نفع کودکان است.

دنیای کودکان در ایران سیاه و دل‌گیر است و من می‌خواهم شما را در این نوشته، به سفری در این دنیا دعوت کنم. باشد که چراغی بر تیرک تنهایی و بی‌پناهی کودکان‌مان بیاوریم. این درست که مقوله‌ی کودکی در ایران نیاز به خبررسانی و تحلیل و تبیین سوسیالیستی دارد،

سه دهه از انقلاب گذشته است. سه نسل جدید به دنیا آمده، بعضی از این کودکان، پدران و مادران امروز، نگران فردای کودکان‌شان، با آرزوی فردایی بهتر برای آنان، روزشان را در تکاپوی لقمه‌ای نان و یک زندگی شرافت‌مندانه به سختی به شب می‌رسانند. بعضی دکتر و مهندس شده‌اند، توانسته‌اند تحصیلات‌شان را به اتمام برسانند، بعضی‌ها خود را برای کنکور آینده حاضر می‌کنند، بعضی به موسیقی و شعر روی آورده‌اند. بسیاری اما نشکفته پرپر شده‌اند، به دام اعتیاد گرفتار آمده‌اند. تن فروش‌اند، کارتن خواب‌اند، بیکارند، کارگر اخراجی‌اند، زندانی‌اند، اعدام شده‌اند، آفتابه به گردن‌شان آویخته‌اند و در کوچه و خیابان نشان‌شان داده‌اند، و بعضی‌ها هم زیر هجده سال و در انتظار اعدامند. هزاران هزار دیگر هم زیر هجده سال‌اند و تحت فشار قوانین کودک‌ستیز جمهوری اسلامی، راه نفس‌های کوچک‌شان به روی مجرای هوای آزاد و سالم بسته شده است. و تحت سخت‌ترین شرایط برای نفس کودکانی، جان کوچک می‌کاهند.

با نگاهی گذرا به وضعیت کودکان در ایران، عمق فاجعه‌ی بی حقوقی مطلق کودکان در ایران را می‌توان دریافت. به راستی که کودکان ایران فراموش شده‌ترین کودکان جهان‌اند. این حرف را من پانزده سال پیش در حالی بیان کردم، که به دست آوردن یک خبر هر چند کوتاه در مورد مقوله‌ی کار و حقوق کودک در ایران به سختی کاویدن زمین و رسیدن به مواد معدنی بود. درباره‌ی گل مقوله‌ی کار کودک در سطح جهان، اتحادیه‌ی بین‌المللی و آزاد کارگران در نوشته‌ای که در همان دوران منتشر کرده بود و من آن را به فارسی ترجمه کرده بودم، کار کودک را «پوشیده‌ترین و پنهان‌ترین راز



تعریف درست مثل سایر موارد تجاوز به حق کودکی، ریشه‌اش را در به کار گرفتن کودکان در عرصه‌ی کارهای سخت و پر مشقت، تحمیل موقعیت پست و فرودست به زنان، و به قهقرا راندن خانواده‌های کارگری و تهی‌دست دارد و یکی از موانع جدی بر سر راه تحصیل کودکان است، که این هم به نوبه‌ی خود به فقیرتر شدن این خانواده‌ها کمک می‌کند و تأثیرات مخربی بر کلیت جامعه می‌گذارد.

نگرش جمهوری اسلامی به حیات و موجودیت کودک، ارتجاعی و شوینستی است. گفتن این حرف که در اسلام، اصالت «نطفه»، چگونگی و شکل لقاح، شرایط معامله‌ی ازدواج و «عقد ازدواج» - که سبب به دنیا آمدن طفل یا شکل‌گیری نطفه شده است - از وجود انسان و حرمت انسانی با اهمیت‌ترند، نه تنها ادعایی گزاف نیست، که سندیت دارد و قانونی است. در فقه اسلام و هم‌چنین قانون مدنی جمهوری اسلامی، که منتج از این فقه و شریعه است، صفحات زیادی به این امر اختصاص داده شده و راجع به «حمل» (به زبان آدمی‌زاد یعنی جنین) قوانین و تبصره‌های زیادی نوشته شده است. تا آن جا که به رابطه‌ی مالکیت و ارث بردن در این زمینه برمی‌گردد، حتا این مساله که اگر نطفه در حین فوت بسته شده باشد، از نظر شرایط ارث بردن در چه وضعیتی قرار می‌گیرد ریزترین و جزئی‌ترین مسایل هم در نظر گرفته شده است. در اسلام، مالکیت مقدس است و صاحب مال ستودنی است حتا اگر این «مال»، جنین باشد. قوانین اسلامی در ریزترین جزئیات نحوه‌ی ارث بردن و تقسیم ثروت وارد میدان می‌شوند و در این باره بیش از هر مورد دیگری، کودک و وضعیت‌اش از زمانی که جنین است تا زمانی که به دنیا می‌آید را مورد مذاقه و بررسی قرار می‌دهند. ماده‌ی ۹۷۵ قانون مدنی جمهوری اسلامی می‌گوید: «حمل از حقوق مدنی متمتع می‌گردد، مشروط بر این که زنده متولد شود.» طبق مقررات قانون مدنی، «حمل» (یعنی کودکی که هنوز متولد نشده) از تاریخ انعقاد نطفه عینا مانند کودکی به دنیا آمده است، مشروط بر این که زنده متولد شود. و این که پس از به دنیا آمدن، فوراً بمیرد، اهمیتی ندارد.

ماده‌ی ۸۷۵ قانون مدنی در مورد حملی که موروث او فوت کرده، چنین مقرر می‌دارد: «شرط وراثت زنده بودن در حین فوت



امروز است. به این که سردم‌داران رژیم جمهوری اسلامی چگونه قوانین اسلامی و ارتجاعی خویش را عین سنت و فرهنگ جامعه و مردم جا می‌زند، مساله‌ای است که به آن برمی‌گردم. در این مورد همین بس، که در مقابل تعریف کودکی و اطلاق کودک به گلیه‌ی افراد زیر هجده سال که بر اساس علم پزشکی و تجربه‌های علمی و اجتماعی غنی بشری تبیین شده است و دستاورد سال‌ها تلاش در عرصه‌ی حق کودکی است، جمهوری اسلامی در قانون مدنی، سن بلوغ را برای کودکان دختر نُه سال قمری - که معادل هشت سال و نیم شمسی است - و برای کودکان پسر پانزده سال قمری - که معادل چهارده و نیم سال شمسی است - تعیین کرده است.

علم پزشکی اثبات کرده است، که برای مثال انسان کودک تا شانزده ساله‌گی دارای دید جانبی کامل نیست و به همین دلیل در کشورهای پیش‌رفته‌ای مانند سوئد، گواهی‌نامه‌ی رانندگی تا هجده ساله‌گی به کودکان داده نمی‌شود. هم‌چنین طبق تحقیقات پزشکی، بدن کودکان دختر تا قبل از هجده ساله‌گی از استحکام لازم برای بارداری برخوردار نیست و تمامی دخترانی که زیر هجده سال باردار شده‌اند، پس از سی ساله‌گی به انواع آرتروزها و بیماری‌های زنانه دچار می‌گردند. در مورد سایر شاخص‌های رشد کامل و بلوغ نیز، دانش‌مندان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان، هجده ساله‌گی را سن پختگی و کامل شدن خصوصیات بیولوژیکی انسان کودک دانسته‌اند. تعریف نُه ساله‌گی برای بلوغ دختران در اسلام، یعنی تجاوز و قیحانه، آشکار و ایدئولوژیک به ذات کودکی. این

اما این اقدامات هنوز تعبیر و تفسیری شفاهی از قوانین شرعی، مدنی و کنوانسیون‌های مربوط به حقوق کودکان بود، که در سال‌های بعد به تصویب رسید و قانوناً به اجرا درآمد. ایران در حال حاضر تنها کشوری در جهان است، که قوانینی مستقیم علیه کودکان در سطوح مختلف اجتماعی دارد. با تحکیم قدرت رژیم جمهوری اسلامی، قوانینی که قبلاً در مساجد و بالای منابر به صورت ایدئولوژیک تبلیغ می‌شد، جنبه‌ی قانونی گرفت و در تناقض با ذات کودکی وضع و ثبت شد.

اسلام، جمهوری اسلامی و مقوله‌ی کودکی

در اسلام، برتری بی‌چون و چرای خدا بر بندگان، قوی بر ضعیف، مرد بر زن، و بزرگ بر کوچک، یک وجه مشخص تعالیم مذهبی است. اسلام، به یک معنی، روش توضیح دادن و جا انداختن این نابرابری و عبودیت است. موقعیت بنده در برابر خدا، خدمت‌گزار در مقابل ارباب، زن در برابر مرد، و فرزند در مقابل ابوبین در اسلام نهادینه شده و به شکل قانون در آمده است.

بنا به کنوانسیون حقوق کودکان مصوب بیستم نوامبر ۱۹۸۹، به تمامی افراد زیر هجده سال کودک اطلاق می‌شود. جمهوری اسلامی در سال ۱۹۹۵ این کنوانسیون را پذیرفته و امضا نموده است. به این معنا، که آن را مبنای کار قوانین و امور مربوط به کودکان کند؛ اما با تکیه بر اختیار در تطبیق این کنوانسیون با به اصطلاح «سنت»‌های جامعه، که از همان اولین بند این کنوانسیون با آن در تناقض نجومی است و فاصله‌اش از دنیای گهن تا



مورث است و اگر حملی باشد، در صورتی ارث می‌برد که نطفه‌ی او حین‌الموت بوده و زنده هم متولد شود، اگر چه پس از تولد فوراً هم بمیرد.» (حقوق کودک، جلد اول: «نگاهی به مسایل حقوقی کودکان در ایران»، شیرین عبادی)

ماده‌های بی‌شماری از قانون مدنی ایران، به توضیح شرایط و موارد بی‌نظیری مانند حادثه‌ی انعقاد نطفه در حین فوت اختصاص داده شده است، تا در موجزترین لحن رابطه‌ی مالکیت و جایگاه کودک در آن مشخص گردد. طبق این قوانین، نطفه‌ای که خارج از ازدواج بسته شود، حتی اگر بعد از آن پدر و مادر با هم ازدواج کنند، به آن دو روان نیست؛ قانونی نیست؛ و حتی از همان امکانات و شرایط غیر انسانی مقررات اسلامی هم برخوردار نمی‌شود.

در مکتب اسلام، کودک نه به عنوان موجودی انسانی و مستقل، بلکه به مثابه نتیجه‌ی یک معامله و «ازدواج» قابل بحث، بررسی و دارای حق و حقوقی (در چهارچوب اسلامی آن) می‌شود. قوانین اسلامی رسماً برای کودکان خارج از ازدواج (ولدالزنا و حرام‌زاده) حقی قابل نیستند. ماده‌ی ۱۱۶۷ قانون مدنی می‌گوید: «طفل متولد از زنا به زانی ملحق نمی‌شود.» الحاق طفل به زانیه نیز فقط الحاقی طبیعی است و رابطه‌ی کودک با مادر هم در این موارد قانوناً به رسمیت شناخته نمی‌شود. «علمای» اسلام، علت این بی‌مهری به طفل را تنبیه پدر و مادر و ترساندن چشم جامعه از رابطه نامشروع ذکر کرده‌اند. مساله‌ی اصلی، اما کودک آزاری و ضدیت قوانین اسلامی با خوش‌بختی و سعادت و زندگی شاد و انسانی کودکان است. در قوانین اسلامی، فرزندخوانده خویشاوند محسوب نمی‌شود و این خود وجه تکمیلی موضع شوونیستی و ارتجاعی اصالت خون و نطفه در این مذهب است.

پدوفیلیسم (رسمی در بیان سن بلوغ)

تبصره‌ی یک ماده‌ی ده قانون مدنی، مصوب ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی، سن بلوغ را برای دختر، نه سال کامل قمری و پسر، پانزده سال کامل اعلام داشته است. این به معنای اجازه و تکلیف ازدواج است. اما در معنی فقهی، بلوغ به معنای رشید بودن و رشد کامل نیست. بنابراین دختر بچه‌ی نه ساله طبق قوانین اسلامی می‌تواند مورد تجاوز رسمی قرار بگیرد، ولی حق دخل و تصرف

در املاک خویش و یا حاصل دست‌رنج‌اش را ندارد، زیرا که بالغ بودن به معنای رشید بودن نیست. در این باره، شریعات اسلام می‌گویند:

«بلوغ زمانی است که قوای جسمی صغیر نمو نموده و آماده‌ی تولد و تناسل می‌گردد و به یکی از سه امر زیر شناخته می‌شود:

۱- روییدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی؛

۲- خروج منی؛

۳- سن و آن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال قمری تمام در دختر است. حیض و حمل در زن بلوغ نیست، بلکه کاشف از آن است که قبلاً بالغ شده است.»

این‌ها گفته‌های فلان آخوندک حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیست، این‌ها قوانین مدون و جاری اسلام به حاکمیت نشسته در ایران است. این عین اسلام است. اول مجبور است شرط بلوغ را تغییرات فیزیکی بداند، بعد به دختران که می‌رسد از آن جا که هیچ طفل نه ساله‌ای شامل این خصوصیات نمی‌شود، علائم طبیعی و پذیرفته شده و علمی بلوغ در زن - عادت ماهانه و توان حاملگی - را دور زده و می‌گوید: این‌ها فقط نشان دهنده‌ی این است که قبلاً بالغ شده است. این، یعنی تجاوز آشکار و قانونی به کودکان؛ یعنی رسمیت دادن به پدوفیلیسم؛ یعنی کودک آزاری سیستماتیک، آن هم به شیخ‌ترین و کثیف‌ترین شکل آن.

در سراسر رساله‌ی خمینی، امام و پیشوای جمهوری اسلامی، به مسایل متعددی در مورد سوء استفاده‌ی جنسی از کودکان برخورد می‌کنیم، که البته نه تحت عنوان سوء استفاده‌ی جنسی، بلکه تحت عنوان چگونگی کیفر دادن یا مکروه و مباح بودن مثلاً سکس دهنی با کودک شیرخواره و... نوشته شده است. مساله‌ی ۲۴۵۴ در توضیح المسایل خمینی، صفحه‌ی ۴۸۹، می‌گوید:

«اگر کسی دختر نابالغی را عقد کند و پیش از آن که نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنان که او را افضا (پارگی مجری تناسلی) نماید، بهتر است که او را طلاق گوید.»

کثافت مذهبی هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. در اسلام، سزای زنا، محصنه، «رجم» (سنگ‌سار) است. زن محصنه (زن شوهردار) اما اگر با مردی نابالغ - یعنی کودکی زیر

پانزده سال - رابطه‌ی جنسی داشته باشد، سنگ‌سار نمی‌شود و بنا به تبصره‌ی ماده‌ی ۸۳ قانون مجازات جمهوری اسلامی فقط تعزیز می‌گردد. گزارشات دادگاه‌ها در برخی مجلات ایران، مبین رنج کودکان از موارد آزار جنسی توسط مادران و دیگر زن‌های نزدیک است. سوء استفاده‌ی جنسی از کودکان که اسلام با پیش‌بینی و اعلام موارد و تنبیهات آن، در واقع بر آن‌ها صحنه می‌گذارد و راه برون رفت از مشکلات ناشی از آن را هم نشان می‌دهد، یک طرفه نیست و فقط محدود به زن آزاری (دختر آزاری) نمی‌شود، بلکه به طور کلی کودکان را اعم از دختر و پسر مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. موارد تجاوز به پسر بچه‌ها، که آیات اعظام در باب آن و به زبان «لواط و قذف» صدها صفحه سیاه کرده‌اند، به طور شگفت‌آوری فراوان است. به نظر من، در جمهوری اسلامی نوع وحشت‌ناک و حادی از سادیسم سکسی وجود دارد، چه آن جا که با ختنه کردن و دوختن لبه‌های آلت تناسلی دختران، در واقع آنان را اخته می‌کند؛ چه آن جا که دختر نه ساله را قانوناً مورد تجاوز جنسی قرار می‌دهد؛ و چه آن جا که پسر بچه‌ها را موضوع آزار جنسی می‌کند. مراسم و نمایشات عهد عتیق و حجری متناسب با این قوانین، مانند «جشن تکلیف»، عمق این اقتضاح و بیگانگی اسلام به مثابه آیین جهل و خرافه با بشریت مدرن و ضدیت آن با دستاوردهای تکنونی در زمینه‌ی حقوق کودکان را به وضوح به نمایش می‌گذارد و افشا می‌کند.

ازدواج کودکان در ایران

فرشید یزدانی، پژوهش‌گر و فعال حقوق کودکان، با استناد به سال‌نامه‌ی مرکز آمار کشور در سال ۱۳۸۵ اعلام کرد:

«۸۴۸ هزار کودک ایرانی ازدواج کرده‌اند. آمار رسمی منتشر شده در سال گذشته این رقم را سی هزار مورد ازدواج ثبت شده اعلام کرد و بلافاصله مورد شتمات مسئولان امر قرار گرفت، اما این پژوهش اعلام می‌کند که حدود هفت درصد کودکان در سنین ده تا هجده سال «ازدواج» کرده‌اند. این درصد بالغ بر ۸۴۸ هزار کودک است، که ۷۵۰ هزار نفر از این مجموعه دختر و مابقی پسرند.»

در مورد زبان آمار در ایران واقعاً باید دقت نمود. معنی این آمار به زبان ساده این است، که یا ۹۸ هزار نفر پسر باقی مانده از ۸۴۸



هزار کودک با کسر ۷۵۰ هزار دختر دارای چند «همسرک» کوچک و رنجورند یا کودکان دختر به عقد بزرگسالان در آمده‌اند، که این مورد دوم صادق‌تر است.

بنا به این گزارش، از این تعداد، ۲۵ هزار نفر طلاق گرفته‌اند که پانزده هزار و ۶۰۰ نفر پسر و مابقی دخترند. یازده هزار و ۸۰۰ نفر هم بر اثر مرگ همسر خود را از دست داده‌اند. گزارش از چگونگی مرگ و ترکیب جنسیتی از بین رفتگان چیزی نمی‌گوید، اما می‌توان یقین داشت که «همسرک»ها و «مادرک»های نازک و تُرد بیش‌ترین این تعداد را به دلیل تجاوز به جسم کوچکشان به خود اختصاص می‌دهند. بنا به این گزارش، ۴۹۰ هزار نفر از مجموع کودکان شهری دارای همسر و بیش از ۵۳۵ هزار نفر کودک روستایی دارای همسرند، که از این تعداد ۳۱۲ هزار نفر کودکان دختر و بقیه کودکان پسرند. به این ترتیب، هشت درصد از کودکان شهری و شش درصد کودکان روستایی ازدواج کرده‌اند. و ۶۲ هزار نفر از مجموع ۸۴۸ هزار نفر دارای همسر کودکان زیر چهارده ساله‌اند. فرشید یزدانی خاطر نشان کرد، که پانزده هزار نفر کودکان زیر هجده سال طلاق گرفته‌اند و این تعداد در شهرها به ده هزار نفر می‌رسد. وی به نکته‌ی دردناک دیگری هم اشاره کرده است و آن وجود چهارده هزار و ۳۰۰ کودک روستایی مطلقه بین سنین ده تا چهارده سال است. از مجموع ۶۲ هزار نفر کودک ده تا چهارده ساله‌ی ازدواج کرده، ۴۳ هزار نفر کودکان دختر و بقیه کودکان پسرند. مردک‌چولوهای روستایی بیش‌تر از شوهرک‌های شهری،

همسرک‌های خود را طلاق داده‌اند. فرشید یزدانی با بیان این که یازده هزار و ۵۰۰ نفر از کودکان طلاق گرفته‌ی روستایی کودکان پسر و ۳۵۰۰ نفر کودکان دختر بوده‌اند. این در حالی‌ست، که از ده هزار نفر کودک طلاق گرفته‌ی شهری شش هزار نفر کودکان دختر و چهار هزار نفر کودکان پسرند. فرشید یزدانی می‌گوید: چهار هزار نفر از کودکان ازدواج کرده روستایی، همسرک‌های خود را از دست داده‌اند، که دو هزار و ۳۰۰ نفر کودکان دختر و هزار و صد نفر از کودکان متوفی کودکان پسر بوده‌اند. وی دلایل «کودک همسری» را فقر اقتصادی و فرهنگی خانواده‌ها می‌داند! طبیعی است، که ایشان

تواند از وجود قوانین و سنت‌های ازتجاعی مذهبی که مدام هم تبلیغ می‌شود و حتا خانواده‌ها برای ازدواج کودکان‌شان تشویق مذهبی می‌شوند، که بدین وسیله جلوی کُفر و وسوسه‌های شیطانی را می‌گیرند، اسمی به میان آورد. فرشید یزدانی، طلاق این همسرک‌ها را باعث تداوم فقر و «زنانه» شدن آن می‌داند. چرا که بنا به نظر ایشان، که درست هم هست، فقر می‌تواند عامل باشد. اما دلیل اصلی وجود قوانین کودک آزار، آشکارا پدوفیلیستی و نظرات و اعمال ضد کودک جمهوری اسلامی است. طلاق گرفتن این کودکان باعث تداوم و تشدید «زنانه»



شدن فقر می‌شود؛ چرا که فقری که منجر به ازدواج می‌شود با طلاق کودک امتداد می‌یابد و حتا آن را تشدید می‌کند.

جمهوری اسلامی و کار کودک

«یونیسف»، فروردین امسال، تعداد کودکان کار خیابانی در ایران را بین ۴۰۰ هزار تا یک میلیون نفر برآورد کرده است. مطابق آمار رسمی جمهوری اسلامی، این تعداد در کل کشور از ۲۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کند. گذشته از تمایل مسئولان دولتی به کوچک نشان دادن ابعاد کار کودکان، یکی از مشکلات مهم در این زمینه به ابهام در تعریف کودک و کار مربوط است. به گفته‌ی مدیرعامل «انجمن

حمایت از حقوق کودکان»، در ایران بیش از ۹۰۰ هزار دختر خانه‌دار وجود دارند، که با تعریف «یونیسف» کودک محسوب می‌شوند. فرشید یزدانی می‌گوید: با افزودن این تعداد به کودکان کار، تعداد آن‌ها از دو و نیم میلیون فراتر می‌رود.

به کار کشیدن کودکان، سنگ بنای بی حقوقی مطلق آنان در سایر شئون اجتماعی است. کودکانی که بنا به تعریف می‌بایست از امنیت، رفاه، شادی و تحصیل بهره‌مند باشند، در سراسر جهان سرمایه‌داری به مثابه‌ی برده‌های ارزان و سربازهای کوچک و ضربه پذیر ارتش دخیره‌ی کار با بیکارسازی‌ها به وحشیانه‌ترین شکلی تحت سخت‌ترین شرایط به کار کشیده می‌شوند. کار کودک پدیده‌ی جهانی است و از شرایط امروز دنیای بحران زده‌ی گلوبال ناشی می‌شود. تحمیل تنگ‌دستی و فقر بیش‌تر به طبقه‌ی کارگر و کار کشیدن از پیکر ناتوان کودکان، این است ارمغان دنیای مدرن سرمایه‌داری برای اکثریت عظیم شهروندان.

ویژگی کار کودکان در ایران باز هم در قوانین تطبیقی جمهوری اسلامی ریشه دارد. ماده‌ی ۳۷ کنوانسیون حقوق کودک و مقاله‌ی نامه‌ی ۱۸۲ سازمان جهانی کار، هر دو بر عدم به کار کشیدن از کودکان تاکید دارند و جمهوری اسلامی هم هر دوی این مقاله‌ها را به ترتیب در سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ پذیرفته و امضاء کرده است. امضای این کنوانسیون‌ها به معنی دخالت دادن آن‌ها در مواد قانونی و عمل کردن به آن‌هاست. بحث بر سر توقع از دولت ایران به پای بندی به تعهداتش نیست،

بلکه بیان فریب‌کاری و خود موجه نشان دادن آن به عنوان دولت در انظار عمومی و سوءاستفاده از امکاناتی است، که از طرف نهاد های ذریبط از جمله سازمان جهانی کار و «یونیسف» در اختیار آن قرار داده می‌شود. هم‌چنین، تناقض و دوگانگی تعاریف و تبیین‌های خود این نهادها در تعریف نسبت فرهنگی و حق تطبیق دادن این کنوانسیون‌ها توسط دولت‌هایی نظیر ایران است، که گویا به منظور تشویق آنان به پذیرفتن این تعهدات صورت می‌گیرد. و در واقع چیزی نیست، جز باز گذاشتن دست دولت‌هایی چون جمهوری اسلامی در بهره‌کشی از کودکان و نقض آشکار حقوق آنان. طبق ماده‌ی ۸۴ قانون

کار جمهوری اسلامی، بر اساس مقاله نامه‌ی ۱۸۲، کار پُر مخاطره برای کودکان زیر پانزده سال ممنوع است. اما با تبصره‌ی ۱۷۹ همین قانون، تمامی این مفاد زیر سؤال می‌رود. این تبصره بر این قرار است، که کارگاه‌های کوچک خانوادگی از این امر معاف هستند و همین طور کارهای دولتی. و از آن جا که در قوانین فقهی اسلام، کار کردن از «باب اجاره» است و ابوین، ولی کودک و صاحب اختیار اویند، اگر با رضایت پدر این کار صورت پذیرد، قانون حق مداخله ندارد. مسئولان جمهوری اسلامی در این مورد هم به این بهانه که فقه، سنت جامعه‌ی ایران است و ما در مقابل سنت‌ها با مشکل مواجهیم، دست می‌آورند. و به این موضوع اشاره نمی‌کنند، که این سنت‌ها همان قوانین فقهی خود آن‌ها هستند که به زور به جامعه حُقنه شده‌اند.

انواع کار کودک در ایران

سید محمد جهرمی، وزیر کار و امور اجتماعی، در ۲۹۵مین اجلاس سالیانه‌ی سازمان جهانی کار اعلام کرد، کودکان کار ایران به ۲۶ نوع کار مشغول هستند. ایشان حمایت جدی جمهوری اسلامی را از برنامه‌های دبیرخانه‌ی سازمان جهانی کار در ارتباط با ممنوعیت کار کودکان و هم‌کاری با آی. پی. سی، IPEC، اعلام کرد. اما حرفی که ایشان فراموش کرده بگوید، این است که جمهوری اسلامی و خود ایشان به عنوان وزیر کار آن، نقش اصلی را در وضعیت تراژیک کار کودکان در ایران ایفا می‌کنند. شاید هم طبق معمول، گناه کار کودکان را به گردن فرهنگ و سنت خانواده‌ها انداخته است و این جا هم فراموش کرده بگوید، که این فرهنگ و سنت از پایین جامعه نیست که کودکان را در ایران به کار کشیده است، بلکه دلایل اقتصادی ناشی از بی‌کفایتی دولت سرمایه‌داری و تحمیل عقب‌افتاده‌ترین قوانین قرون وسطایی به نام قوانین فقهی و حُقنه‌ی آن به جامعه به زور شکنجه، ارعاب و اعدام برای پذیرفتن و عدم سرپیچی از آن‌ها است که کودکان ایران را به بردگی مزدی کشیده و به بی‌حقوق‌ترین و فراموش شده‌ترین کودکان جهان کرده است. ابعاد کار کودک در ایران بسیار گسترده و شرایط زندگی و کار کودکان بسیار خطرناک است. صدها هزار کودک در ایران به کار مزدی مشغولند. کودکان در ایران در ۲۶ مورد کار پُر مخاطره از سنین حتا پنج ساله‌گی به

کار می‌پردازند، از جمله: کار در کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی کوچک، کارهای خانگی چون حصیربافی و قالی‌بافی. در استان فارس، بنا به آمار، چهل و پنج هزار دار قالی برپاست. در شهر خُوی، بیست و یک هزار نفر پای سه هزار دار قالی مشغول به کارند. و در ناحیه‌ی افشار کردستان بیش از سی و پنج هزار زن و کودک پشت دارهای قالی می‌نشینند. با توجه به این که بیش از ۳۵ درصد گل‌فرش جهان در ایران تولید می‌شود، و این آمار از استان‌های کرمان و کاشان و لرستان خبری نمی‌دهد، می‌توان حدس زد که فقط در این عرصه چه خیل عظیمی از کودکان به کار مشغولند. و طی ساعات طولانی نشستن بر دارهای قالی و کار سخت و طاقت فرسا چه لطمات غیر قابل جبرانی بر جسم و جان کوچک‌شان وارد می‌شود. کودکان هم‌چنین در کارگاه‌های در و پنجره‌سازی، بازار میوه و بازار بزرگ تهران، حمل بار، کار با برق فشار قوی، سالامبورسازی، جاده سازی، روده پاک‌کنی، دباغی، خشت‌زنی و آجرپزی، سری دوزی، مونتاژ قطعات الکترونیکی، مکانیکی، سم‌پاشی، رنگ‌رزی، شیشه‌سازی، تولید ظرف‌های بلوری، کار خانگی که شامل پیچ و مهره سازی، مونتاژ قطعات یدکی و واکی تاکی‌ها، سبزی پاک‌کنی و... برای رستوران‌ها، نخریسی، پشم‌شویی و انواع اقسام کار سخت و پُر مشقت خیابانی که قابل رویت‌ترین شُکل کار کودک است و به همین دلیل از آن بیش‌تر صحبت به میان می‌آید، به کار اشتغال دارند.

از سال ۲۰۰۰ میلادی، موارد بردگی قرض و اجاره دادن کودکان نیز در ایران گزارش شده است. این پدیده که قبلاً مختص کودکان کارگر در کارگاه‌های کوچک و قالی‌بافی بوده است، امروزه شامل اجاره دادن کودکان کار خیابانی هم می‌شود. بنا به گزارشات، روزانه بیش از ۵/۳ میلیون تُن زباله در جهان تولید می‌شود، که سهم کشور ایران از آن ۴۰ هزار تن است. سهم بازیافت زباله در ایران، هشت درصد به نسبت ۸۰ درصد از ۹۰ هزار تُن در آلمان و کشورهای صنعتی است، که توسط کودکان هشت ساله و حتا زیر هشت ساله‌ی مهاجر افغانستانی صورت می‌گیرد. درآمد این کودکان در ازای روزانه هشت ساعت به دنبال زباله گشتن در حدود هشت هزار تومان به ازای ۲۰ کیلو زباله است.

آمار واقعی کودکان کار در ایران با احتساب کودکان دختر که به کار خانگی مشغولند

و کارگران کوچک در صنعت کشاورزی و به کار کشیده شدن کودکان در تجارت سکس و موادمخدر، از مرز چهار میلیون هم می‌گذرد.

کار خیابانی

کار خیابانی یکی از پُر مخاطره‌ترین کارهای کودکان تشخیص داده شده و از آن جا که ابعاد علنی «خیابانی» دارد، بیش‌تر از آن صحبت می‌شود و هم‌چنین به دلیل قابل رویت بودنش، امکان تحقیق و بررسی جنبه‌های مختلف زندگی کودکان کارگر، این عرصه را به دست می‌دهد. کار خیابانی، در عین حال دل‌خراش‌ترین شکل حضور انسان‌های کوچک در عرصه‌ی کار است که زمستان در پای کیوسک‌های تلفن یخ می‌زنند و می‌میرند و تابستان در میان زباله‌ها و دود و آلودگی هوا دچار بیماری‌های مختلف می‌گردند. به دلیل آن که کار خیابانی کودک، سبیل به کار کشیده شدن کودکان در جوامعی مثل ایران و برزیل است، به بررسی نزدیک‌تر مقوله‌ی کار خیابانی می‌پردازم. برزیل و ایران را مثال آوردم، بدین خاطر که برزیل از اولین کشورهایی در جهان است که بیش‌ترین تعداد کودکان خیابانی را دارد و ماجرای تکان دهنده‌ی شکار آن‌ها چون گله‌ی سگان وحشی توسط پلیس در ریو جهان را تکان داد؛ و ایران، چرا که علی‌رغم تازه بودن پدیده‌ی کودکان کار خیابانی در آن به مقیاس زمانی، از سال ۱۹۹۶ تاکنون، به سرعت در تمامی زوایای این پدیده به پای برزیل رسیده است. طرح جمع‌آوری کودکان کار خیابانی از سطح شهر و بستن خانه‌های سبز و خشونت ماموران امنیتی جمهوری اسلامی در برخورد به کودکان خیابانی، شاهد و گواه این امرند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد، که آزار در میان کودکان خیابانی و کار در قیاس با کودک آزاری در میان کُل کودکان بسیار بیش‌تر است و آمار رو به رشد این کودکان در ایران می‌تواند تاییدی بر افزایش کودک‌آزاری باشد. مدیرعامل «انجمن حمایت از کودکان»، در سی و یکم تیر ماه سال گذشته، اعلام کرد: در سال ۷۵، ده درصد از کودکان بین ده تا هجده ساله مشغول کار بوده‌اند. اما مطابق آمار سال ۸۵، این تعداد به ۱۲/۷ درصد هم رسیده که یک میلیون و ۶۶۰ هزار کودک را شامل می‌شود. فرشید یزدانی در این باره به «ایسنا» می‌گوید: با توجه به آمار جمعیت و



تعداد دانش‌آموزان، هم اکنون بیش از سه میلیون ۶۰۰ هزار کودک خارج از چرخه‌ی تحصیل قرار دارند. تعداد کودکان کار و خیابانی دقیقاً مشخص نیست و نهادهای مسئول نه تنها آمار تشکلهای غیر دولتی را قبول ندارند، که در مورد آمار یک دیگر نیز تردید نشان می‌دهند.

سازمان بهزیستی نیز گزارش می‌دهد، که در سال جاری تعداد کودکان خیابانی شناسایی شده در تهران به نسبت سال پیش دو برابر شده. حسن‌عماری، معاون اداره‌ی کل آسیب‌های اجتماعی شهرداری تهران، با اشاره به این که تاکنون حدود هفت هزار کودک کار خیابانی شناسایی شده‌اند، در تاریخ بیست و هفتم شهریور ماه ۱۳۷۸ به «برنا نیوز» می‌گوید: «آماري که سازمان بهزیستی ارائه داده، هزار کودک کار خیابانی در تهران است که ما نمی‌دانیم این آمار را بر چه اساسی به دست آورده‌اند.»

تاریخچه‌ی ظهور نامیمون نان در آوردن در کوچه‌ها و خیابان‌های ایران برای کل خانواده توسط کودکان، تا آن جا که به قلمی شدن این پدیده در مطبوعات مربوط می‌شود به سال ۱۹۹۶، آن هم در سطحی محدود، برمی‌گردد. طبق آمار آن سال‌ها که خبر و گزارش آن را در خبرنامه‌های «جمعیت الغای کار کودکان» آورده‌ایم، تعداد کودکان خیابانی بیست هزار نفر اعلام شده بود. اما فقط چهار سال بعد، در سال ۲۰۰۰، این رقم یک میلیون نفر اعلام گشت. و عجیب آن که، امروزه آمار رسمی دولتی بعضاً در همان سطح بیست هزار نفر یا حداکثر ۲۰۰ هزار نفر درج می‌زند. در حالی که تلاش‌گران و پژوهش‌گران عرصه‌ی دفاع از حق کودکی و جنبش لغو کار کودک، این آمار را تا سطح یک میلیون و دویست هزار نفر برآورد کرده و در مورد جنبه‌های مختلف زندگی و کار کودکان خیابانی گزارش‌هایی داده‌اند، که به اتفاق نظری به آن می‌اندازیم. اما اجازه بدهید قبل از آن‌ها به تعاریف و برخوردهایی که به مقوله‌ی کودکان کار و خیابان در ایران از سوی گرایش‌های مختلف صورت گرفته، به طور مختصر بپردازم.

گرایش ارتجاعی و راست جامعه: از یک طرف با نفی مطلق وجود این کودکان و از طرف دیگر با جنبه‌ی مذهبی دادن به جمع‌آوری صدقه از مردم برای این کودکان، که یکی از زشت‌ترین ترم‌های مذهبی در تحقیر انسان است و بویی از هم‌بستگی انسانی بر خود ندارد، بلکه خودمحور است و

این گونه صدقه‌ها را برای دفع بلا و شر از سر خود و خانواده‌ی خود تعریف می‌کند، این کودکان را عین هم‌تایان به اصطلاح اصلاح طلب خود تا سطح گدایان ژولیده و کثیف تنزل می‌داد. در‌آورد این که، در جامعه‌ای که گدایی شغل رسمی دولت است و صندوق‌های خیریه سمبل آن، از لفظ گدایی برای تحقیر این کودکان و تحریک جامعه علیه آنان استفاده می‌شد.

گرایش به اصطلاح اصلاح طلب اسلامی: روزنامه‌ی «نشاط»، در زمان شهرداری کرباسچی، با چاپ عکس کودکان کار در سال ۲۰۰۰ نوشت: گدایان ژولیده و کثیف چهره‌ی شهر را آلوده کرده‌اند. این روزنامه از زبان این به اصطلاح اصلاح طلبان، با اطلاق شغل کاذب به کار کودکان سعی در نشان دادن کار کودکان در خیابان به خودسرانه بودن و از روی دل‌خوشی و بازی‌گوشی آن کرده بود.

گرایش سندیکالیستی جنبش کارگری: این گرایش راضی به پذیرش این واقعیت دردناک که کار کودکان در خیابان یکی از اشکال کار پُر مخاطره‌ی کودکان است، نبود. و کار کودکان در خیابان را اساساً به مثابه کسب درآمد بیشتر تر برای خرید وسایل شخصی و تجملی می‌دانست.

علی‌رغم برخی تفاوت‌ها، این سه گرایش عمده که درباره‌ی مقوله کار کودکان در خیابان حرف زده‌اند، در چند تعریف مشترک بوده‌اند:

- ۱- بی سرپرست بودن این کودکان؛
- ۲- ایرانی نبودن و مهاجر بودن آنان؛
- ۳- خیابانی بودن آنان به معنای ول‌گردی آنان.

در مقابل این سه تعریف غیر واقعی از کار کودکان در خیابان، گرایش سوسیالیستی که اساس تبلورش را در این زمینه در جنبش جهانی لغو کار کودک می‌توان دید، بر این نکته پای فشرده است که کودکان خیابانی، عمومی شدن تبیین‌های جنبش جهانی لغو کار کودک در سطح جهان، و در ایران، پس از رژه‌ی کودکان کارگر جهان علیه کار کودکان که با سازمان‌دهی «گلوبال مارچ» و کمپین دفاع از حق کودکی و کار پیوسته‌ی تلاش‌گران این عرصه صورت گرفت، سرانجام دفتر «یونیسف» در ایران اعلام کرد:

- کودکان پُرسه، کودکان کارند؛
- بیش از ۸۵ درصد کودکان کار خیابانی در ایران با خانواده‌های خود زندگی می‌کنند و به دلیل فقر اقتصادی و بیکاری والدین خویش برای کار به خیابان‌ها می‌آیند. و این مساله، تعریف بی سرپرست بودن کودکان پُرسه را از اعتبار انداخت؛

- با اعلام این که فقط دوازده درصد این کودکان مهاجرند و یا از شهرستان می‌آیند، تعریف غلط بعدی گرایش‌های یاد شده در بالا هم رد شد.

این تعاریف مهم هستند، چرا که سیاست و روش برخورد متفاوت به مقوله‌ی کار کودکان خیابانی را در خود مستتر دارند. فراموش نمی‌کنم، که وقتی مدت‌ها پیش از مقوله‌ی کار کودک و کودکان کار خیابانی و وجود کودکان برده‌ی قرض در ایران حرف می‌زدیم، دوستان فرهیخته‌ی ایرانی گوش زد می‌کردند که ایران، هندوستان و پاکستان نیست. از این



عکس از: مونا هوبه فکر

حرف‌ها ننید! همان وقت‌ها، در روزنامه‌ی «صبح»، آوریل ۲۰۰۰، زهره خوش نمک در این باره نوشته بود:

«در وادی السلام قم از سلام و سلامتی خبری نیست. این جا کودکان شش تا شانزده ساله را درازای مبالغی بین ۲۵ تا ۱۵۰ هزار تومان سالیانه اجاره می‌دهند.»

تاکید بر بی‌سرپرستی کودکان و دست‌ابولفضل و سفره‌ی نذری به نام‌شان گرداندن هنوز هم به خبث وجود دولت ارتجاعی سرمایه در ایران و گرایش‌های راست اجتماعی وجود دارد. (قصد زیر سؤال بردن هر نوع کمک انسانی به کودکان را ندارم. به این موضوع برمی‌گردم.) روزنامه‌ی «همشهری» نیز در سال ۱۳۸۱ نوشته بود: «سیزده درصد کودکان برای کسب روزانه‌ی دوازده هزار ریالی خیابانی شده‌اند.»

طبق آخرین اطلاعات، در مجموع ۸۰ درصد کودکان خیابانی، کودکان کار هستند که به علت فقر اقتصادی خانواده‌ها، مجبور به کار در خیابان هستند و بیش‌تر آن‌ها نیز در استان‌های خراسان، تهران، لرستان و کردستان به سر می‌برند. ۹۰ درصد این کودکان دارای والدین هستند، ۸۰ درصدشان مهاجرند، که ۴۲ درصد آن‌ها از روستاها و شهرهای دیگر کشور و ۳۸ درصد آن‌ها از کشورهای دیگر آمده‌اند. از نظر جنسیت نیز ۷۸ درصد این گونه کودکان مذکر هستند و در فاصله‌ی سنی پنج تا هجده ساله‌گی قرار دارند.

اجاره دادن کودکان کار خیابانی

پژوهش‌های مختلف در ایران نشان‌گر این است، که تعداد قابل توجهی از کودکان کار خیابانی به دلیل نیاز مالی شدید خانواده‌ها با مبلغ کم‌تر از صد هزار تومان در سال به باندهای مافیایی کودکان اجاره داده می‌شوند. دکتر فاطمه قاسم زاده، عضو هیات علمی دانش‌گاه تهران و عضو «انجمن حمایت از حقوق کودکان»، در گفت‌وگو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری «مهر» با بیان این مطلب، گفت: اگر چه اکثر این کودکان اجیر شده‌ی خانواده‌هایشان هستند، اما برخی نیز توسط باندهای قاچاق از خانواده‌ها به قیمت‌های ناچیز سالانه صد هزار تومان اجاره شده و مورد بهره‌کشی از سوی افراد سودجو قرار می‌گیرند. در حالی که این باندها از طریق بهره‌کشی از این کودکان سود کلانی به جیب می‌زنند. وی با بیان این که

تحقیق انجام شده بر روی ۵۸۵ کودک کار و خیابانی در گروه سنی بین شش تا هجده سال نشان دهنده‌ی وضعیت وخیم سلامت جسمی و روحی و روانی این کودکان است، اظهار داشت: ۸۰ درصد این کودکان دچار کاهش قد، ۸۶ درصد کاهش وزن، ۷۷ درصد بیماری‌های دهان و دندان، ۷۳ درصد بیماری‌های چشم، ۶۱ درصد بیماری‌های دستگاه تنفسی، ۶۴ درصد بیماری‌های قلبی، ۶۰ درصد بیماری‌های گوش و حلق و بینی، ۸۲ درصد بیماری‌های پوست، و ۶۰ درصد دارای بیماری‌های دستگاه گوارشی هستند. وی هم‌چنین اظهار داشت، که ۵۶ درصد این کودکان بی‌سواد، ۳۲ درصد دچار مشکل کمبود حافظه، ۳۰ درصد مشکلات یادگیری، ۶۱ درصد کمبود خفیف ذهنی، ۲۱ درصد کمبود گنج‌کاو، ۶۴ درصد کمبود شناخت محیط، و ۶۱ درصد دارای مشکلات گفتاری می‌باشند. فاطمه قاسم‌زاده تصریح کرد:

«تا زمانی که مستمری و کمک هزینه‌ای به خانواده‌ی این کودکان پرداخت نشده و یا برای یکی از والدین شغل مناسب ایجاد نشود، هم‌چنان خانواده‌ها به کار این کودکان نیاز خواهند داشت و از این نان‌خورهای کوچک به عنوان یکی از نان‌آوران اصلی خانه بهره‌کشی خواهند کرد.»

خشونت علیه کودکان کار خیابانی

کودکان کار خیابانی ضربه پذیرترین بخش کودکان کار هستند. هر چند که خشونت علیه کودکان کارگر در تمام عرصه‌های کاری امری عادی است و یکی از دلایل استخدام کودکان توسط کارفرمایان همین کودکی و قابل کنترل بودن‌شان از طریق ایجاد ترس و ارعاب در آن‌هاست، و اگر چه صوانح کار نیز برای تمامی کودکان کار امری معمول است، اما کودکان کار خیابانی دقیقاً به دلیل شرایط و محیط کار پر خطرشان مورد انواع و اقسام خشونت فیزیکی و روانی قرار دارند، از تجاوز کلامی و توهین به ذات شریف کودکی‌شان گرفته، تا ضرب و شتم و تجاوز فیزیکی. تحقیق فاطمه قاسم‌زاده در این باره نشان می‌دهد، که ۵۰ درصد این کودکان مورد سوءاستفاده‌های جنسی قرار گرفته‌اند.

این تحقیق هم‌چنین توضیح می‌دهد، که: «میزان درآمد ماهانه‌ی یازده درصد آن‌ها ۵۰ هزار تومان، ۲۳ درصد آن‌ها ۸۰ هزار تومان و کم‌تر، ۲۸ درصد آن‌ها بین ۳۰ تا ۵۰ هزار

تومان، و ۲۳ درصد بالای صد هزار تومان حقوق دریافت می‌کنند.» این تحقیق درباره‌ی ساعات کار کودکان کار خیابانی می‌افزاید: ۲۵ درصد کودکان کار بین چهار تا شش ساعت کار می‌کنند، ۳۵ درصد بین شش تا ده ساعت، و ۲۴ درصد ده ساعت به بالا کار می‌کنند. ۸۳ درصد آن‌ها با خانواده زندگی می‌کنند و ۵۴ درصد درآمد خود را صرف خانواده می‌نمایند. ۶۵ درصد آن‌ها پدر و مادر داشته و اعضای خانواده‌ی آن‌ها بین پنج تا هشت نفر عنوان شده است.

دانش‌گاه تهران نیز در تحقیقی اعلام کرد، که ۹۲ درصد کودکان کار خیابانی بین چهارده تا هجده ساله‌اند و دو هزار دخترک کار تهرانی در معرض تهدید جنسی به سر می‌برند. معتمدی، روان‌شناس و رییس مرکز قربانیان خشونت، می‌گوید: ده درصد کل کودکان کار خیابانی را کودکان دختر تشکیل می‌دهند، که این تعداد در تهران دو هزار نفر است. به گفته‌ی وی، باندها و دسته‌هایی وجود دارند، که با ربودن کودکان - مخصوصاً دختران - به آن‌ها تجاوز می‌کنند.

بر اساس این تحقیق در زمینه‌ی رشد اجتماعی، ۸۰ درصد این کودکان دچار پرخاش‌گری و خشونت و ۳۷ درصد دچار اعتیاد هستند. ۵۰ درصد آنان به سرقت، ۴۱ درصد به خرید و فروش مواد مخدر و ۸۵ درصد نیز به تخریب اموال عمومی مبادرت کرده‌اند. و این درحالی است، که ۵۰ درصد آنان مورد سوءاستفاده‌های جنسی قرار گرفته‌اند.

آموزش و پرورش و تمویل کودکان

بنا به آخرین آمار سرشماری در سال ۱۳۸۵، بیست و سه میلیون، یعنی ۳۲ درصد جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را کودکان تا هجده سال تشکیل می‌دهند. از این تعداد، طبق آمار رسمی، سه و نیم میلیون کودک خارج از چرخه‌ی تحصیل قرار دارند، که یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر آنان کودک کارند. البته آمارهای واقعی از آمارهای رسمی و دولتی در ایران بسیار بالاتر است.

این واقعیت مسلم که محروم شدن کودکان از حق تحصیل، پاتک دنیای گلوبالیزاسیون به دستاوردهای جامعه‌ی بشری و رواج بردگی مدرن در سراسر جهان است بر کم‌تر انسان شریف و آزاده‌ای پوشیده است. وجود ۲۵۰ میلیون کودک کارگر در سراسر جهان و بردگی مزدی کودک به ازای یک کودک از



هر شش کودک خود گواه این امر می‌باشد. جدا از کار کودک به عنوان پاشنه‌ی آشیل محرومیت از حق تحصیل و سرمنشاء تمامی آزارها به ذات شریف او، عوامل دیگری هم - که باز در اصل اقتصادی هستند - مانع امر تحصیل کودکان می‌شوند. این عوامل به ترتیب: پرخرج بودن وسایل و اونیفورم تحصیلی، شهریه‌های سنگین، مخارج گزاف قلم و کاغذ و دفتر، و... از یک سو، و مراسم گوناگون از جمله «جشن تکلیف» که در واقع مراسم قربانی کردن کودکان دختر در بارگاه الهی و به معنی بالغ شدن این کودکان در سن هشت و نیم سالگی است، عدم جذابیت مواد درسی و محتوای مذهبی و سنگین آن‌ها، به کارگیری تنبیه در مدارس، عدم آزادی و امکان بازی، محدودیت در شادی و بازی برای کودکان به ویژه برای کودکان دختر به دلیل پوشش اسلامی که حتما باعث تغییر شکل و فرم ستون فقرات آن‌ها شده و به استخوان بندی‌شان آسیب رسانده است، از سوی دیگر می‌باشد.

روزنامه‌ی «گزارش» سال‌های پیش نوشته بود، در حالی که طبق اصل ۳۰ قانون اساسی، که تصریح می‌کند: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه‌ی ملت تا پایان دوره‌ی متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد»، به دلیل صرف بیش از نیمی از بودجه‌ی آموزش و پرورش در مدارس اسلامی خارج از ایران به ویژه کشورهای امارات، کودکان باید شهریه‌های سنگین بپردازند و این خارج از توان آن‌هاست و مانع تحصیل آنان می‌شود.

در زمینه‌ی ترک تحصیل، وضعیت دختران از پسران ناگوارتر است؛ چرا که در مورد پسران، غیر از مورد اجبار به کار، خود ترک تحصیل می‌کنند. اما دختران اساساً از طرف خانواده‌ها، برای انجام کار خانگی و یا شوهر داده شدن، وادار به ترک تحصیل می‌شوند. آمارهای رسمی و دولتی، بیش از ۹۰ درصد کودکان را زیر پوشش تحصیلی اعلام می‌کنند. مطابق اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، «استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است.» به گفته‌ی شیرزاد عبداله‌ی، مدافع

حقوق کودکان، اما این امر آزاد نیست و یکی از دلایل ترک تحصیل کودکان، تفاوت زبان مادری با زبان رسمی است. به گفته‌ی وی، در مناطق به خصوص در سال‌های اول دبستان این امر منجر به افت شدید تحصیلی و ترک تحصیل کودکان می‌شود.

آموزش قوانین و نحوه‌ی آموزش و پرورش در اسلام، خرافی و کودک آزار است. در جمهوری اسلامی هر جا که صحبت از علم و کسب دانش شده است، چه نزد سنی و چه شیعه، منظور آموزش فقه و شریعه و اصول و موازین اسلامی، آموختن زبان عربی، صرف و نحو و... است، اصولاً واژه‌ی علم



بر الهیات و فلسفه‌ی اسلام استوار است و علوم دنیوی بخش بسیار کوچکی از آموزش علمی را تشکیل می‌دهد. البته آن هم با تفسیر و ورژن اسلامی! اسلام با سوادآموزی در تناقض است، به خصوص برای دختران، و کسب علم را با خواندن قرآن و اصول و فروع دین یکی می‌داند. بستن مدارس و دانش‌گاه‌ها، و رواج خرافه و اسلامی شدن متون درسی به خصوص تاریخ و ادبیات در ایران، فقط ضدیت آن با دانش و علم را نشان می‌دهد.

علاوه بر این، جمهوری اسلامی به مثابه نوعی از مذهب و ایدئولوژی، روش‌های معینی را برای تربیت فرزند در نظر دارد که جدا از

خصلت ارتجاعی شان عبودیت، بی‌ارادگی و تسلیم محض در برابر خواست علمای دین و سران دولت، نمونه‌ای هم‌راه با ایجاد حداکثر دل‌هره و رعب در کودکان می‌باشد.

در روش تربیتی مذاهب دیگر، مثلاً مسیحیت، به ویژه با پشت سر گذاشتن قرون وسطی، یک دموکراسی بدوی یافت می‌شود. صرف نظر از نسخه‌ی قدیمی کتاب مقدس، که تنبیه کردن کودکان را جزئی از روش تربیتی کودکان به حساب می‌آورد، امروزه این مذهب خود را با شرایط روز تا حدودی وفق داده و آن‌جا که به کودکان و جوانان رو می‌کند، چهره‌های مدرن به خود می‌گیرد و از موسیقی، تئاتر، و شادی بهره‌برداری می‌کند تا آیات خداوندی را به گوش کودکان و جوانان برساند و آن‌ها را تشویق به ایمان از طریق جایزه دادن و امید دادن به یک زندگی موفق این و آن جهانی بکند. اما تعالیم جمهوری اسلامی یک‌سره بر ترساندن و مرعوب ساختن کودکان با نشان دادن غول دوزخ و اعمال تنبیه و مجازات متکی است. خدای جمهوری اسلامی قبل از آن که بر صفات «رحیم و کریم» تکیه کند، که تازه این صفات و خصوصیات هم قرار است بعد از آن که بنده سند عبودیت خویش را با خون امضا نمود و قول صد در صد داد که از همه‌ی خوبی‌های این دنیا و شادی‌هایش روی گردان شود، جبار و قهار بودنش را به رخ بندگانش می‌کشد. همان جباریت و قهاریتی، که ستون پایه‌ی اعمال این حاکمیت است.

ترساندن کودک از خشم و قهر خداوندی، وادار ساختن او به باورهای غیر علمی و نیروهای ماورالطبیعه، از

نوع سایفسکشن، ارواح، جن و پری، و از همه بدتر چشمان گنج‌کاو و فضول شخص خدای جمهوری اسلامی که کودکان را حتماً در انزوای شان نیز از سردم‌داران حکومت می‌ترساند، از مبانی اولیه و پایه‌ای این تعلیم و تربیت کودک آزار است. مبنای تعلیمات جمهوری اسلامی، ایجاد ترس و ابزارسازی از کودکان می‌باشد. به وسیله‌ی ارباب و ترساندن کودکان، قرار است فضایی «عرفانی» و غیر زمینی به وجود بیاید و کودکان نه تنها آثار چوب تکفیر اسلام را بر پشت دستان کوچک خود از طریق مدیر و معلم و یا مامور انجمن اسلامی و یا ملای محل لمس کنند، بلکه در انزوای خویش هم ترسانده

شوند. چپای دوازده ساله در جواب سؤال من که از چه چیز این جا بیش از هر چیز خوشتر می‌آید، گفت: «این جا با این که هوا زودتر تاریک می‌شود، من نمی‌ترسم و تازه ساعت هشت شب از استخر برمی‌گردم. آن جا (ایران) از ترس اجنه که معلم تعلیمات دینی مان گفته بود مسلمان‌های شان خوبند و کافران شب‌ها به کمین آدم می‌نشینند، از ساعت چهار بعد از ظهر به بعد جرات بیرون رفتن از خانه را نداشتم».

پوشاندن دختر بچه‌ها در حجاب و آموزش ضرورت آن، به عنوان پاداشی که ره به «بهشت برین» می‌برد، یکی دیگر از اجزای آموزشی اسلام برای کودکان و طبعاً یکی از مقررات اصلی اسلام برای زندگی نیمی از جامعه است. دوستی تعریف می‌کرد: از دختر نه ساله دوستم که از ایران آمده بود، پرسیدم: چرا حجاب را وقت خواب روبرویات را برنمی‌داری؟ برای موهبت خوب نیست. جواب داد: «مردهای مرده که شب‌ها روح‌شان آزاد می‌شود، بر دیوارها ایستاده‌اند و اگر حجابم را بردارم، آن‌ها مرا خواهند دید. معصیت دارد.» البته ممکن است که این یا آن معلم و فرد مذهبی بسته به میزان و ظرفیت ارتجاعی فردیش از چهارچوب تعالیم عتیق و خرافی مذهبی هم فراتر رود و بین این روش‌ها نزد مسلمانان مختلف تفاوت‌هایی وجود داشته باشد، اما مسأله‌ی اصلی این است که جوهر آموزش و پرورش عقب مانده و ارتجاعی تعالیم اسلام و جمهوری اسلامی در ترتیب کودکان است، که دست پیروانش را در به کارگیری و نیز تفسیرهای گوناگون از آن‌ها باز می‌گذارد. آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی دارای مشخصه‌هایی است که به طور خلاصه عبارتند از:

- تبعیض جنسی و جدا ساختن انسان، پسرانه و دخترانه کردن مدارس، دور نگه داشتن کودکان از هم، و برپایی جشن‌های تکان دهنده‌ی تکلیف و...؛

- پایمال کردن حق انتخاب آزادانه‌ی پوشش و تحمیل حجاب به کودکان دختر، که مانع از حرکت آزادانه‌ی کودکان می‌شود و عدم تحرک به نوبه‌ی خود به تغییرات منفی در ستون فقرات آن‌ها منجر شده و به جسم‌شان آسیب‌های جدی می‌رساند؛

- تربیت ایدئولوژیک کودکان جهت آماده کردن آنان برای نیروهایی مثل بسیج و سپاه، که محتوی بسیاری از

سریال‌های تلویزیونی و برنامه‌های رادیویی و... را هم تشکیل می‌دهد و جزو مقوله‌ی سربازگیری از کودکان به شمار می‌آید؛

ایدئولوژیک بودن محتوای کتاب‌های درسی و متد تدریس بر اساس مفاهیم ایدئولوژیک و هم‌گرا، آن هم یک نوع رسمی و دولتی آن، یعنی اسلام است و نه تجربه و آزمایش و واگرایی یا دگراندیشی که ذهن کودک را به فعالیت و تحرک بیندازد. کتاب‌های سال اول ابتدایی در ایران شامل: تربیت بدنی، ریاضی، باز هم ریاضی، علوم تجربی، فارسی بخوانیم - بنویسیم، فارسی بنویسیم، است.

از اولی شروع کنیم: در مورد کودکان دختر، چیزی به عنوان تربیت بدنی اصلاً وجود ندارد. برعکس، لباس‌های دست و پاگیر مانع از فعالیت آزادانه و تحرک کودکان دختر شده است. به گزارش خود وزارت آموزش و پرورش، سی درصد دانش‌آموزان دختر در مراحل ابتدایی از ناراحتی ستون فقرات به دلیل عدم تحرک در دیستان رنج می‌برند. در مورد پسر بچه‌ها هم تربیت بدنی با تعالیم الهی برای سرباز امام شدن در ۸۹ درصد موارد هم‌راه است و روحیه‌ی شاد بچه‌گانه‌ی آنان را تیره می‌کند.

- ریاضی: حتماً در ریاضیات هم رد پای الله را می‌بینیم.

- باز هم ریاضی، ...

- علوم تجربی: جدا از پاره‌ای از موارد، به مسایل بهداشتی و مسواک زدن دندان برای بچه‌های نان نخورده و رنگ خورشید ندیده می‌پردازد و بیش‌تر در توضیح قدرت خداوندی و فرمایشات امام در باب آفرینش کائنات است.

- فارسی (بخوانیم - بنویسیم): شکل کتاب‌های درسی ایران به ویژه کتاب‌های کار بسیار تغییر کرده و در نگاه اول ممکن است مدرن و جالب به نظر برسند، اما در تمامی تصاویر و مثال‌های این کتاب‌ها رد پای زشت تبعیض جنسیتی علیه کودکان دختر به چشم می‌خورد. نمونه‌هایی از قبیل نازنین، که لکنت زبان دارد و عروسک‌اش را با خود به مدرسه می‌آورد تا عروسک به او در حرف زدن کمک کند، اما برادرش که پسری است باهوش و قوی و از پس همه‌ی کارها بر می‌آید به او کمک می‌کند، در این کتاب‌ها بسیار است.

- فارسی بنویسیم: در همه‌ی کتاب‌های درسی، تبعیض جنسیتی آشکارا وجود

دارد، اما در کتاب خواندن و نوشتن فارسی که بیش‌تر تاکیدات بر متن است، این جداسازی‌ها بیش‌تر به چشم می‌خورد. کودک دختر سمبل ضعف و وابستگی و پسر سمبل قدرت و نان‌آوری است. حتماً تصاویری که نشان می‌دهند والدین به کودکان در درس کمک می‌کنند، به کمک مادر به دختر و پدر به پسر اشاره دارد.

سال دوم شامل آموزش قرآن به عنوان اولین درس، تربیت بدنی، ریاضی، علوم تجربی، فارسی بخوانیم و فارسی بنویسیم، هدیه‌های آسمان، هدیه‌های آسمان کتاب کار است.

از سال دوم لحن مذهبی به کار گرفته شده برای توضیح ماتریال کتاب درسی، بدون آن که جای خود را به آموزش رسمی حوزه‌ی علمیه‌ای آموزش قرآن بدهد، با آن مضاعف می‌شود. پُر واضح است، که کتاب‌های هدیه‌ی آسمان، کتاب یک و دو آموزش متدیک تعالیم مذهبی برای زندگی روزمره و خارج از مدرسه‌ی کودک است.

سال سوم، آموزش قرآن، تعلیمات اجتماعی، ریاضی، علوم تجربی، فارسی بخوانیم، فارسی بنویسیم، هدیه‌های آسمان، کتاب کار، است. درست هم‌زمان با «جشن تکلیف» در سال دوم و نه ساله شدن کودکان دختر، «تعلیمات اجتماعی» اسلامی هم به دروس اضافه می‌شود و این روند تا کتاب پنجم ادامه پیدا می‌کند.

در همین رابطه به سفارش «خانه‌ی آزادی» در واشنگتن تحقیقی بر روی کتاب‌های درسی ایران و مقایسه‌ی آن‌ها با کتاب‌های درسی در آمریکا انجام شده است. این طرح تحقیقاتی بر روی ۹۵ کتاب درسی در سال تحصیلی ۸۶-۱۳۸۵ انجام شده و شامل تحلیل محتوای ۴۱۲ درس و بررسی یازده هزار صفحه و ۳۱۱۵ عکس و شکل است. با نگاهی به آمار و ارقام ارایه شده پیرامون میزان حضور زنان و مردان در تصاویر کتب مقاطع مختلف تحصیلی دوران ابتدایی، مقایسه این آمار در سال‌های تحصیلی متممادی و هم‌چنین بررسی کیفیت این حضور، می‌توان بر این ادعا محک صحت زد که ضمن تفاوت چشم‌گیری که میان حضور دختران در این تصاویر نسبت به پسران وجود دارد (۸۲ درصد در برابر شش درصد در سال پنجم) و هم‌چنین سیر نزولی که همین حضور کم در این کتب داشته است (از ۱۹ درصد در سال اول به شش درصد در سال پنجم)، در برابر سیر صعودی که حضور مردان دارد (از ۳۴/۵ درصد در سال اول به





کودکان در سطح جهان به تجارب کودکان و مشاهداتشان نزدیک نیست. در واقع کار اکوان دیو قصه را می‌کند. وقتی که قرار است به فانتزی و تقویت اصولی قدرت خلاقه‌ی کودک بپردازد، با واقعیت سخت و دور از ذهن کودک و جا انداختن مفاهیم تهیجی و کلیشه‌های سیاسی ایدئولوژیک به منظور تربیت او برای مقاصد خویش به سراغ ذهن کودک می‌رود. و وقتی قرار است از واقعیت‌های زندگی با او سخن گوید، به خیال‌پردازی‌های ماورالطبیعه، جن و پری، بهشت و دوزخ و... می‌پردازد و جدا از ارباب کودکان، تصاویری غیر واقعی از حیات انسانی به آن‌ها می‌دهد.

جمهوری اسلامی با کنترل شدید نشریات کودکان و ذهنیت‌سازی، قصد دارد نسل اندر نسل کودکان را بسیجی و سپاهی تربیت کند، تا ارتش ذخیره‌ی میدان‌های شهادت در راه خدا و نمایندگان زمینی‌اش باشند. این نحوه‌ی برخورد به قدرت خلاقه‌ی کودکان، رتبه‌ی بی‌سوادی فرزندان مان در ایران را در مقام ۹۹ از ۱۰۰ به نسبت ردیف یک باسوادی و نود و نه بی‌سوادی در سطح جهان رسانده است.

مساله این نیست که دولت ایران در زمینه‌ی ادبیات کودک کاری نمی‌کند، مساله خود این کار و محتوای آن است. سالانه میلیاردها تومان خرج برگزاری جشن‌واره‌های بین‌المللی ادبیات کودک در ایران می‌شود، جشن‌واره‌ی عاشورا، دهه‌ی فجر، به نمایش گذاردن مناسک مذهبی و مثلاً جانماز یا کتاب‌های مذهبی، شعر سرودن درباره‌ی امام و...، که همگی صرف دامن زدن به اندیشه‌های خرافی می‌شود. بی‌جهت نیست، که هاری پاتر در ایران بیداد می‌کند؛ جایی که نشریه‌ی کودک را به دلیل چاپ عکس یک ورزشکار مرد، که لباس آستین کوتاه پوشیده بود، توقیف می‌کنند. این برخورد ایدئولوژیک به ادبیات و ذهن کودک را از داستان‌ها و روایت‌های مذهبی پُر کردن، در خدمت معتقد ساختن و سربازگیری از آن‌ها برای حفظ اسلام دولتی است. روضه خوانی کودکان، قمه زدن به کودکان خردسال در مراسم عاشورا، عکس کودک چهار ساله‌ی مقتنه به سر کلاشینکف در دست، و ده‌ها نمونه‌ی دیگر نتیجه‌ی این تفکر ایدئولوژیک است. دو سال پیش در برنامه‌ی نوروزی تلویزیون ایران، انیمیشنی نمایش داده شد که عملیات انتحاری را برای کودکان تبلیغ می‌کرد!

مدرسه جان باخته است.

مواد فقهی ۶۲۲ تا ۶۲۵ قانون شریعه، که لازم الاجرا است، حد تادیب کودکان را تا حد نمردن تعیین کرده و در صورت مرگ کودک توسط ابوین، پرداخت دیه و حداکثر ده روز زندان را مقرر کرده است. به دلیل وجود این قوانین کودک آزار در حاکمیت جمهوری اسلامی، کودک آزاری به عنوان تُرم در جامعه پذیرفته شده، در زوایای مختلف جامعه در خانه و مدرسه و محل کار و کوچه و خیابان وجود دارد، و به طور مرتب رو به افزایش است.

ادبیات کودک و جمهوری اسلامی

سال‌ها پیش با مشاهده‌ی «کیهان بچه‌ها» ی اسلامی و تحریف چندین کتاب قصه‌ی کودکان و دست بردن در محتوا و شکل آنان توسط کارگزاران ادبی جمهوری اسلامی، گفتم: ادبیات کودک در ایرن مثله شده است. صحت این مدعا روز به روز مشخص‌تر شده است. تا آن جا که به ادبیات رسمی کودک برمی‌گردد، حتا یک ورق غیر ایدئولوژیک و هیجانی نمی‌توان پیدا کرد. در نقد ادبیات کودکان، گفتیم و نوشتیم که ادبیان کودکان و بخشی از ادبیات کُهن، پند و اندرز گونه‌اند و راه را بر گنج‌کاوی، اکتشاف و تجربه‌ی کودک می‌بندند. اما در مقابل این امریت خوف‌ناک و الهی، پند و اندرزهای ادبیات کُهن روسفید شده‌اند. ادبیات رسمی کودکان در ایران نه در مقوله‌ی فانتزی و نه واقعیت نمی‌گنجد، هیچ بهره‌ای از فانتزی برای نزدیک شدن به ذهنیت کودک ندارد. و تا آن جا که به واقعیت و گفتن از زندگی برمی‌گردد، به هیچ رو مانند ادبیات پیش‌رو

۸۲ درصد در سال پنجم)، شاهد کاهش چشم‌گیر تصاویر مختلط می‌باشیم (از ۴۶/۶ درصد در سال اول به ۹/۲ در سال پنجم) که حکایت از تفکیک و جدایی جنسیتی بر پایه‌ی القای این آموزش‌ها دارد. موازی با این تفاوت‌های کمی در تعداد تصاویر، هم‌چنین شاهد تفاوت در کیفیت حضور زنان و کودکان دختر در متون کتاب‌ها هستیم. این تحقیق به نشانه‌های تبعض مذهبی و قومی در کتاب‌های درسی ایران نیز اشاره دارد، که پرداختن به آن و جزئیات کتاب‌های درسی ایران و تاریخچه‌ی آن از حوصله‌ی این نوشته خارج است.

فشوونت در مدارس

در مطالعه‌ای که در سال ۸۰ در تهران انجام شده، ۳۱ درصد دانش‌آموزان راهنمایی به نوعی دچار آزار جنسی شده بودند. مطالعات مشابه در شهرستان‌های دیگر، از درصد بالاتری از انواع آزارها خبر می‌دهند. علی‌رغم اظهارات وزارت آموزش و پرورش، که اعلام می‌دارد تنبیه بدنی در مدارس ایران وجود ندارد، تلاش‌گران دفاع از حق کودکی در گزارش‌ها و مطالب مختلف در روزنامه‌ی کشور از جمله «اعتماد»، از به کارگیری تنبیه بدنی از قبیل آهن لای شلنگ گذاشتن و تنبیه کودکان، مداد لای انگشت گذاشتن و فشار دادن انگشتان به هم، محبور کردن کودکان به تا کردن انگشتان خود و فشار بر آن‌ها، سیلی زدن، توسری زدن که گاهی منجر به شکسته‌گی سر می‌شود، و انواع و اقسام دیگر تنبیه‌های وحشیانه و غیر انسانی خبر می‌دهند. سال پیش در خبرها آمده بود، که کودکی به دلیل تنبیه شدن در



محمد رضا عاشوری، محقق و جامعه‌شناس و سردبیر نشریه‌ی «اندیشه جامعه»، در بخشی از تحقیقی که در سمینار دوم «ادبیات کودک، داروگ» در زمینه‌ی نشریات کودکان در ایران، تحت نام «فراز و فرود نشریات کودک و نوجوان از سال ۱۳۵۷ تا زمان حاضر (۱۳۸۲)» ارائه داد، برخوردی تاریخی و واقع‌گرا به ادبیات و نشریات کودکان داشت. در این جا بخشی از آن تحقیق را می‌آوردم و توصیه می‌کنم گل این مطلب جالب و خواندنی را در سایت «داروگ» مطالعه کنید:

در سال ۱۳۶۲، برخی از روزنامه‌ها نیز صفحاتی را به چاپ مطالبی برای کودکان اختصاص می‌دهند. «کیهان»، «اطلاعات» و «جمهوری اسلامی» (ارگان حزب جمهوری اسلامی) از آن جمله‌اند. به مرور و با گذشت زمان، سایر نهادها و ارگان‌های قدرت نیز به جرگه‌ی ناشران مطبوعات کودک و نوجوان وارد می‌شوند: صدا و سیما، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، و حوزه‌ی علمیه‌ی قم از جمله‌ی این نهادها هستند، که برای کودکان نشریاتی را منتشر می‌کنند.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که دوره‌ی شکوفایی خود را در دهه‌ی گذشته از دست داده و دچار تشتت در برنامه ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های خود بود، به بازنگری در برنامه‌های انتشاراتی و مطبوعاتی‌اش می‌پردازد. این کانون در سال ۱۳۶۷ و در اقدامی ناسنجیده و شتاب‌زده دست به انتشار هفت نشریه‌ی کودک و نوجوان می‌زند. «آیش»، «قصه گویی»، «پویش»، و «رویش» از این دسته نشریات کانون هستند. گویا دست‌اندرکاران کانون بر آن بودند، که دوران طلایی اعتبار و درخشش کانون را از طریق تعدد نشریات به کف آورند! با همه‌ی این‌ها و صرف هزینه‌های بسیار، کانون هرگز موفق به کسب اعتبار و نفوذ از دست رفته نشد. راهی که هنوز هم پس از گذشت افزون از دو دهه، موفق به پیمودن آن نشده است.

از حدود بیست نشریه‌ی کودک و نوجوان، هیچ یک متعلق به شخص حقیقی نیست. یعنی تمام مطبوعات کودک و نوجوان به موسسات حقوقی وابسته‌اند. یک یا دو نشریه‌ای که امتیاز آن‌ها متعلق به اشخاص حقیقی است، از دست‌اندرکاران رسمی نهادهای حکومتی می‌باشند. شش عنوان از مطبوعات کودک و نوجوان به سازمان‌های غیر مطبوعاتی مثل اتحادیه‌ی انجمن‌های

اسلامی دانش‌آموزان، دفتر تبلیغات حوزه‌ی علمیه‌ی قم، بنیاد شهید، و... وابسته‌اند. هشت عنوان از این مطبوعات به وزارت خانه‌ها و نهادهای دولتی، دو عنوان به سازمان‌های نظامی و دو عنوان نیز به سازمان‌های مطبوعاتی نظیر «کیهان» وابسته‌اند.

کودک آزاری

ماده‌ی ۱۷۹ قانون مدنی به والدین حق تنبیه کودک خود را می‌دهد و حد آن را به مواد قانون فقهی ۶۲۲ تا ۶۲۵ تعیین می‌کند. بر اساس این قوانین:

«اقدامات والدین و اولیای قانونی و سرپرستان صغار و محجورین که به منظور تادیب یا حفاظت آنان انجام می‌گیرد، مشروط به این که اقدامات مذکور در حد متعارف تادیب و محافظت باشد، جرم نیست.»

و این حد تادیب چیزی نیست جز کودک را تا سر حد مرگ کتک زدن، اما نشکستن آن طبق ماده‌ی فقهی ۶۲۳. موسوی اردبیلی در سال گذشته در مقابل پرسش «ایسنا» در این مورد، گفته بود: «تنبیه بدنی مناسب کودکان در بزه‌کاری با شخصیت آنان منافات ندارد، بلکه موجب ساختن شخصیت آنان می‌شود و به همین جهت است که باید با صلاح دید حاکم شرع باشد تا افراط و تفریط نباشد.» انداختن آفتابه به گردن کودکان و جوانان و اعدام آن‌ها در ملاء عام، لابد افراط و تفریط به حساب نمی‌آید.

صافی گلپایگانی نیز «تادیب فرزندان» را بر «پدر» لازم می‌داند، ولی آن را به حدی که «شارع مقدس» اجازه داده، محدود می‌کند. وی تاکید دارد، که تنبیه باید به نحوی باشد که موجب «دیه» نشود. آیت‌الله صانعی، تنها مرجعی بوده که بدون هر گونه شرطی، آزار کودکان را «حرام» اعلام کرده است. او می‌گوید: «آزار کودکان از طرف والدین مجاز نیست و کودک آزاری از طرف آن‌ها در شرع مقدس حرام و معصیت می‌باشد.» اما خود وی در ادامه می‌گوید: «به حکم اطلاق ادله‌ی حرمت ظلم و اذیت، فرقی بین اندای جسمی و روحی نمی‌باشد و هر دوی آن‌ها حرام است و مرتکبش به علاوه لزوم جبران خسارت و ضرر وارده به کودک، همانند ضرر به دیگران، مستحق تعزیز هم می‌باشد.» تا زمانی که احکام شرعی تعزیز در ملاء عام یا پشت دیوارهای بسته‌ی قوانین جاری صورت گیرد و مثلاً اگر قرار باشد پدر

خانواده‌ای را به علت تنبیه کودک‌اش کتک بزنند، واقعا چه انتظاری از این پدر داریم؟! که کودک‌اش را کتک بزند؟!!

طبق گزارش «جنش جهانی برای پایان دادن به تنبیه بدنی کودکان»، تنبیه بدنی کودکان در مدارس در ۱۰۲ کشور جهان ممنوع اعلام شده است. با این حال، کودکان به اشکال مختلف در مدارس مورد تنبیه بدنی قرار می‌گیرند و تنها مواردی کوچک از این کودک‌آزاری است، که گاهی توجه رسانه‌ها را به خود جلب می‌کند.

بنا بر آمار که «انجمن حمایت از حقوق کودکان» در ایران منتشر کرده، کودک‌آزاری در سال ۸۶ نسبت به سال پیش از آن سه و نیم درصد افزایش داشته است. نهادهای غیر دولتی حامی حقوق کودکان اعتقاد دارند، کودک‌آزاری در سال‌های اخیر در ایران افزایش چشم‌گیر و نگران‌کننده‌ای داشته است. کارشناسان، تشدید فقر و بحران‌های خانوادگی را از عوامل اصلی این روند صعودی عنوان می‌کنند.

در خبرها به طور روزانه می‌خوانیم: «پدر هفده ساله در کرج کودک یک و نیم ساله‌اش را کشت»، «پدرخوانده کودک به قتل رسیده‌ی مشهدی تنها متهم پرونده است»، «مرگ کودک یازده ماهه‌ی کرمانی بر اثر آزار والدین»، «پسر هشت ساله‌ای توسط یکی از بستگان نامادری‌اش مورد تجاوز قرار گرفت»، «دختری با چشمان باز توسط پدرش زنده به گور شد»، «پدری بعد از تجاوز به دختر نه ساله‌اش، او را تکه تکه کرد و در گونی انداخت و به بیابان برد و...» واقعیت‌های جامعه به راستی روی فیلم‌های جنایی و فانتزی‌های جنایت‌کارانه را سفید کرده‌اند. اگر چه پدیده‌ی کودک‌آزاری یک پدیده‌ی جهانی است و خشونت جزئی از جامعه‌ی از خودبیگانه‌ی سرمایه‌داری است، اما با ابعاد قانونی آن در ایران از باب تعزیز و سنگ‌سار و اعدام در ملاء عام، و با وجود قوانین فقهی جزا و تنبیه و... در کنار فقر اقتصادی، بی‌خانمانی، فحشاء و مواد مخدر، کودک‌آزاری و اعمال خشونت نسبت به کودک یک امر عادی و روزمره در خانواده و در سطح جامعه است و فرهنگ جامعه را به قهقرا می‌برد و از جان عزیز کودکان می‌کاهد. در جامعه‌ای که خواست داشتن یک تشکل کارگری، یک تشکل مدافع حقوق کودکان، یک خواست برحق دانش‌جویی، خواست برابری و عدم تبعیض جنسی، و حتا وبلاگ



نویسی، با دستگیری و شلاق و شکنجه و مرگ پاسخ می‌گیرد، گسترده شدن خشونت و عمومیت آن - به ویژه نسبت به کودکان، که امکان دفاع از خود را ندارند- دور از انتظار نیست. درد این جاست، که جمهوری اسلامی با بی‌شرمی تمام بار مسئولیت و قوانین کودک‌آزار خود را به گردن سنت و فرهنگ مردم می‌اندازد.

بر اساس آمار، تنها در سال ۱۳۸۵، هشتاد هزار خشونت خانگی ثبت شده است که ده هزار مورد آن کودک‌آزاری بوده است. با توجه به سن بلوغ برای کودکان دخترت‌ه و پسر پانزده سال، این آمار بسیار بیش از این است. در گفتمان‌های رسمی در ایران، کودک به خردسالان زیر ده سال اطلاق می‌شود. بنا به آمار دولتی، ۹۰ درصد کودک‌آزاری‌ها در درون خانواده صورت می‌گیرد. بر این مساله از آن جهت تاکید می‌شود، که خشونت در مدارس و محل کار و در سطح کل جامعه کم رنگ شود. هر چند، همان طور که پیش‌تر هم گفتیم، طبیعی است که در خانواده‌ها با این امکانات اقتصادی و با توجه به قوانین رسمی کودک‌آزار، خشونت علیه کودکان زیاد باشد. جالب است که مدیرکل امور اجتماعی وزارت ارشاد، یعنی وزارت سانسور هر نوع اندیشه‌ی آزاد انسانی، اعلام می‌کند کودک‌آزاری به مرحله‌ی اضطرار رسیده است. طبق آمار، پدران با ۴۸/۵ درصد بالاترین و مادران با ۲۸/۳ درصد عامل بروز خشونت نسبت به کودکان هستند.

مقوق شهروندی و کنوانسیون‌ها

جمهوری اسلامی گلیه‌ی کنوانسیون‌های مربوط به حقوق کودکان، از جمله «کنوانسیون حقوق سیاسی شهروندی کودکان» مبتنی بر منع مجازات اعدام برای کودکان زیر هجده سال را امضاء کرده است. اما به گفته‌ی «سازمان عفو بین‌الملل»، در نامه‌ی اعتراضی شانزدهم ژانویه‌ی ۲۰۰۶ به دولت جمهوری اسلامی، از سال ۱۹۹۰ تا به حال، بیست و هشت مورد اعدام کودکان زیر هجده سال در این کشور وجود داشته است. سازمان عفو بین‌الملل در تابستان ۲۰۰۸ نیز گزارش مبسوطی را در زمینه‌ی اعدام کودکان در ایران منتشر کرده است. یک مساله‌ی مهم در قوانین جزای جمهوری اسلامی، عدم پذیرش انصراف اولیای دم از قصاص و

پافشاری حاکمان شرع بر جزار و اعدام است. در بخشی از گزارش عفو بین‌الملل آمده است: «ایران اعدام‌کننده‌ی عمده‌ی کودکان در جهان است. بنا بر اطلاعاتی که به عفو بین‌الملل رسیده است، فقط سه کشور دیگر در سه سال گذشته به اعدام کودکان بزه‌کار دست زده‌اند. در هر یک از این سال‌ها ایران بیش از مجموع کشورهای دیگر کودک بزه‌کار اعدام کرده است. در ۲۰۰۴: چین یک کودک بزه‌کار را اعدام کرد. ایران سه تا؛ در ۲۰۰۵: سوئد دو کودک بزه‌کار را اعدام کرد. ایران هشت تا؛ در ۲۰۰۶: پاکستان یک کودک بزه‌کار را اعدام کرد. ایران چهار تا؛ در ۲۰۰۷:



رضایت اولیای دم حداکثر تلاش به عمل می‌آید.» (ناصر سراج، معاون امنیتی دادستان کل کشور، مه ۲۰۰۷) حکومت ایران اعدام کودکان بزه‌کار را تکذیب می‌کند. واقعیت‌ها چیز دیگری می‌گویند. عفو بین‌الملل از سال ۱۹۹۰، ۲۴ مورد اعدام کودکان بزه‌کار را ثبت کرده است که یازده تای از آن‌ها موقع اعدام زیر هجده سال بوده‌اند.

در همین گزارش عفو بین‌الملل، نام ۷۱ کودک زیر هجده سال، که در زندان‌های جمهوری اسلامی در انتظار اجرای حکم به سر می‌برند، نیز آمده است.

کودکان و فحشا

به گزارش «یونیسف»، در این ت‌ه سال اخیر نرخ فحشا در ایران از مرز ۶۳ درصد تجاوز کرده است. سهم کودکان از این میزان ناگفته پیداست. جدا از آزار و تجاوز آشکار جنسی علیه کودکان کار خیابانی، حراج کودکان دختر در بازارهای امارت، و خرید و فروش دختران زیر هجده سال توسط قاچاقچیان کودک را اولین بار مصطفی بین یحیی، خلبان ایرانی تبار که دکترای جرم شناسی هم در گلیس امارات دارد، افشا کرد. به گفته‌ی وی، روزانه ت‌ه هوایم‌ای اختصاصی دختران ایران را برای فروش به کشورهای امارات می‌آوردند و یک هوایم‌ا هم جسد خودسوزان‌ها، و کسانی را که مبتلا به بیمارهای جنسی و ایدز شده‌اند، به ایران برمی‌گرداند. سهم کودکان دختر و پسر در این وهن، کم‌تر از همتایان‌شان در سایر شعاع‌های سیکل شوربختی نیست. مجلس شورای جمهور اسلامی

ایران تنها کشوری است که در هنگام نوشتن این گزارش (ماه مه ۲۰۰۷)، اعدام یک کودک بزه‌کار در آن مشخص شده است.» همین گزارش می‌افزاید، که جمهوری اسلامی مدعی است: «منابع اطلاعات عفو بین‌الملل معتبر نیست... و افراد زیر هجده سال اعدام نمی‌شوند.» (سخن‌گوی قوه‌ی قضاییه، کمال کریمی‌راد، هشتم مه ۲۰۰۵) «صحبت‌های زیادی در مورد اعدام افراد زیر هجده سال شده که واقعیت ندارد... گر چه قوانین جزایی اجازه اعدام افراد زیر هجده سال را داده است، تاکنون این حکم در کشور ما اجرا نشده است... در موارد مربوط به قتل که مجرم زیر هجده سال است برای کسب

در آن زمان به روزنامه‌ی «ایران» و «اعتماد» به دلیل چاپ این خبر و «جریحه‌دار کردن احساسات ملی» معترض شد. اما اگر امروزه در سایت‌های اینترنتی گشتی بزنید، به آگهی فروش دختران برمی‌خورید. خود من اخیراً در هنگام جست‌وجو در اینترنت به سایتی با مطلب زیر برخورددم: «با نام خدا، بسمه تعالی! برای از بین نرفتن دختران فراری و به فحشای بیش‌تر کشیده نشدن‌شان ما آن‌ها به شما می‌فروشیم به شرط نگاه‌داری. اگر بیمار باشند هم از مبلغ کم می‌کنیم.» و عکس دختر شانزده ساله‌ای به نام مریم را هم چاپ کرده بودند. فروش دختران کم سن و سال ایرانی ساکن مناطق فقیر به مردان پاکستانی یا



افغانستانی نیز یک پدیده‌ی مرسوم و آشکار در این مناطق است. حیرت‌آور است، اما واقعیت دارد!

کودکان مهاجر افغانستانی

پدیده‌ی مهاجرت و پناهندگی به دلیل شرایط نابسامان اجتماعی، جنگ، و خطر دستگیری و آزارهای جسمی و حتا اعدام به دلیل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی غیر مجاز شمرده شده از سوی دولت‌های دیکتاتوری، از دیرباز نه تنها موضوع تحقیق و بررسی موسسات علمی و روان و جامعه‌شناسی بوده، بلکه سرآغاز بسیاری از رمان‌ها و ادبیات جوامع بشری از یک طرف و پُل فرهنگی و هنری و عشق و ارتباط عاطفی بین انسان‌ها، و زاده شدن کودکان حاصل از این عشق و ارتباط، از طرف دیگر هم به شمار می‌آید. اما در این گونه رمان‌ها و ادبیات، و تحقیق و بررسی‌ها، معمولاً از وضعیت کودکان به عنوان تابعی از جامعه‌ی بزرگ سال آن هم به ندرت و به اختصار نام برده شده است.

پدیده‌ی جنگ، خفقان، استبداد، نسل‌کشی دولت‌ها و مهاجرت به علت منافع حقیر اقتصادی در این دنیای به اصطلاح مدرن، جان‌های زیادی از جمله جان‌های کوچک و شریف کودکان‌مان را در چنگال می‌فشارد. طبق آمار «گلوبال مارچ» (رژه‌ی جهانی علیه کار کودک و کمپین دفاع از حق کودکی) کودکان بیش‌ترین آزار را از جنگ‌ها می‌بینند. در گوشه و کنار جهان در چند سال اخیر بیست میلیون کودک کشته، شش میلیون زخمی، دوازده میلیون بی خانمان، و هشت میلیون به بیماری روانی مبتلا گشته‌اند. بنا به گزارش «یونیسف»، سالانه سیصد هزار کودک در جنگ‌های بزرگ‌ترها شرکت می‌کنند.

پدیده‌ی مهاجرت و پناهندگی، به ویژه در دوره‌ی گلوبالیزاسیون، جدا از تمامی نقاط مشترک این شوربختی (مهاجرت و پناهندگی) در طول تاریخ، یک شاخص بسیار ناپسند دیگر هم نسبت به سایر دوره‌های تاریخی دارد: و آن به کارگیری کودکان در عرصه‌های مختلف کار (و البته کارها و مشاغل پست و پُر مشقت و کم درآمد) در گسترده‌ترین ابعاد است. یک نمونه‌ی بارز این رنج و بی حقوقی کودکان، وضعیت کودکان افغانستانی در ایران است.

دولت جمهوری اسلامی، علی‌رغم امضای کُلیه‌ی کنوانسیون‌های حقوق کودک و استفاده از کمک هزینه‌های مربوط به پناهنده پذیری

نهادهای بین‌المللی، نه تنها تمامی اصول شناخته شده‌ی امر مهاجرت و پناهندگی را زیر پا گذاشته است، بلکه به لحاظ فرهنگی هم به طور مستمر در رسانه‌ها و در سطح اجتماع از طریق مصیبت‌سازی و آسیب اجتماعی قلمداد کردن پناهندگان و مهاجرین و در این رابطه‌ی مشخص (کودکان)، سعی در تحریک جامعه علیه مهاجرین و پناهندگان افغانستانی و کودکان‌شان کرده و از این طریق کوشیده است بسیاری از مشکلات اجتماعی و اقتصادی در ایران را که در حقیقت از حاکمیت سیاسی خود او و بحران اقتصادی سرمایه‌داری به وجود آمده، ناشی از وجود آن‌ها قلمداد کند، تا هم از پیوندهای عاطفی و اتحاد مردم با آن‌ها جلوگیری نماید و هم این که برای اخراج در صورت لزوم آن‌ها، مردمی که در اثر تبلیغات منفی جمهوری اسلامی مشکلات زندگی خود را از چشم پناهندگان و مهاجرین افغانستانی می‌بینند، دست به حمایت از آن‌ها نزنند.

در دوره‌ی حاضر، یک تفاوت حضور کارگران افغانستانی در ایران نسبت به دوره‌ی گذشته، نه فقط افزایش میلیونی آنان، بلکه به کار کشیده شدن گسترده‌ی کودکان در بازارهای کار و در خیابان‌ها است. هزاران کودک افغانستانی به علت فقر خانواده‌های خود، به جای تحصیل و بازی و شادی، مشغول کار در کارگاه‌های قالی‌بافی، مکانیکی، شیشه‌سازی و فروش آدامس و گل و فال و... در خیابان‌ها شده‌اند و نه تنها درآمدهای ناچیز آنان کمکی به بهبود وضعیت معیشت خانواده‌های‌شان نکرده، بلکه نهال جوان و نشکفته‌ی زندگی خود آن‌ها را سوزانده است.

اطلاق کودک خیابانی و ول‌گرد به کودکان افغانستانی، پدیده‌ی کودکان کار و خیابان را یک پدیده‌ی غیر بومی و منحصر و منوط به مهاجرین و پناهندگان افغانستانی و... قلمداد کردن در سال‌های پیش از ۲۰۰۰؛ و دست آخر محروم کردن این کودکان از حق تحصیل با مصوبه‌ی وزارت آموزش پرورش در دسامبر ۲۰۰۵، علاوه بر محدودیت‌های قبلی - از قبیل نقل مکان و عدم امکان برخورداری از هر گونه بیمه‌ی کاری و درمانی برای بزرگ‌سالان که منجر به به‌کارگیری کودکان‌شان گشته است، در کنار تبلیغاتی که این جمعیت زحمت‌کش و محروم را عامل بیکاری کارگران ایرانی معرفی می‌کند، و توهین مداوم به حرمت و شرافت انسانی آنان - تنها نمونه‌هایی از بی

عدالتی در حق این کارگران خردسال غریب و شریف است.

جمهوری اسلامی با طرح جداسازی مهاجران افغانستانی از یک دیگر، به کودکان ملایان و کارکنان کنسول‌گری افغانستان در ایران اجازه‌ی تحصیل داده است، اما اکثریت عظیم این کودکان را از امکان تحصیل در مدارس رسمی ایران محروم کرده است. جمهوری اسلامی هم چنین به مراکز خودگردان و نهادهای غیر دولتی که به یاری کودکان کار افغانستانی در این سال‌ها دست یازیده‌اند و به آن‌ها در امر آموزش کمک کرده‌اند، فشار آورده و با انواع پرونده‌سازی و برجسب سعی در ممانعت از یاری‌رسانی این نهادها به کودکان افغانستانی شده است.

طبق مقاوله نامه‌های حقوق کودکان و مصوبات کنوانسیون ژنو مربوط به امور پناهندگی، کُلیه‌ی کودکان جدا از جنسیت، نژاد، مذهب، و تابعیت، باید از حقوق شهروندی و به ویژه حق تحصیل در هر کشوری برخوردار باشند، اما جمهوری اسلامی از سال ۲۰۰۵ میلادی با تکیه به کنوانسیون‌های تطبیقی و انواع بهانه‌های دیگر این اصول را زیر پا گذاشته و با به کار گرفتن کودکان در عرصه‌های کار پُر مشقت، آن‌ها را از ابتدایی‌ترین نیازهای انسانی محروم ساخته است.

اعتیاد در بین کودکان و جوانان

دولت ایران وجود مشکل اعتیاد را همسایگی با افغانستان قلمداد می‌کند. رییس جمهور اسلامی، محمود احمدی‌نژاد، هم بر خلاف تمامی تحقیقات و پژوهش‌های تاکتونی، تعداد قطعی معتادان کشور را فقط ۶۰۰ هزار نفر اعلام کرده و در رد میزان بسیار بیش‌تر معتادان در ایران گفته است، که بعضی‌ها اصرار در سیاه‌کاری دارند!

اگر به اشکال مختلف اعتیاد به مواد مخدر نظری اجمالی بیاندازیم، متداول‌ترین آن‌ها را در بُعد اجتماعی می‌توانیم به موارد زیر تقسیم کنیم:

الف: بیکاری و فقر سرمنشاء تمامی رنج‌هاست. هر چند در مورد استفاده از مواد مخدر گویا این مساله متناقض به نظر می‌رسد، اما این‌ها ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند. بی‌تامینی، دل‌هره، ترس و وحشت از آینده‌ی نامعلوم از دلایل اصلی روی آوردن به مواد مخدر از طرف انسان‌های نیازمند است. در غلطیدن این انسان‌ها به



استفاده از موادمخدر و اعتیاد به سهم خود شعاع این دایره را طول می‌بخشد و این سیکل شوربختی وسعت بیش‌تری می‌یابد؛

ب: طعمه‌ی باندهای تبهکار موادمخدر شدن؛

پ: درغلطیدن به فحشا از سر فقر و استیصال و رابطه‌ی تنگاتنگ تن‌فروشی با موادمخدر؛

ت: رواج و تبلیغ موادمخدر از بالا توسط مافیای موادمخدر، که در بسیاری از مقامات بالای اداری و قانونی برخی کشورها نفوذ بالایی دارند و تازه این در شرایطی است که خود مسئولین دولتی در این عرصه سهام‌دار و سرمایه‌گذار نباشند؛

د: استفاده‌ی سیاسی دولت‌های خودکامه از تخدیر جامعه، به ویژه جوانان، برای جلوگیری از حرکت و جنبش اعتراضی آنان، مثل کشورهای ایران و افغانستان و... که جدا از جنبه‌های اقتصادی، نتیجه‌ی مستقیم سیاسی و اجتماعی هم دارد؛

ه: و آخرین و دردآورترین آن، معتاد کردن اجباری کودکان کار برای استثمار بیش‌تر آن‌ها است، که نه فقط عرصه‌ی معمول و متداول طعمه‌ی باندهای مواد مخدر شدن و استفاده از کودکی‌شان برای عامل پخش شدن است، بلکه معتاد کردن اجباری آن‌ها برای برده ساختن‌شان و کار کشیدن از گرده‌های نحیف آن‌ها در عرصه‌های مختلف کار نیز می‌باشد.

اخبار و گزارشات مربوط به اعتیاد و چگونگی چرخش موادمخدر در ایران به اندازه‌ی کافی در این مورد گویاست:

به گزارش «شبکه‌ی خبری بُرنا»، هیولای مواد مخدر در کمین کودکان است. مصطفی آقاجانی، استاد مددکاری دانش‌گاه آزاد اسلامی، در گفت و گو با خبرنگار اجتماعی «بُرنا» در این باره اظهار داشت: بیش‌تر کودکان خیابانی در گروه سنی پانزده تا هفده سال قرار دارند و با توجه به موقعیت کاری و زندگی‌شان در معرض انواع آسیب‌ها قرار می‌گیرند. آقاجانی از اعتیاد به عنوان مهم‌ترین نوع آسیب‌های اجتماعی در این قشر جامعه نام برد و گفت: حدود ۲۰ درصد کودکان خیابانی به موادمخدر اعتیاد دارند، که از این میان نزدیک به پانزده درصدشان معتاد به سیگارند و پنج درصد دیگر به انواع موادمخدر معتاد هستند. وی

با بیان این که تمام کودکان خیابانی از نظر اقتصادی و فرهنگی زیر خط فقر قرار دارند، ادامه داد: حدود ۴۰ درصد از این کودکان در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که دست کم یکی از اعضا به موادمخدر اعتیاد دارد.

سرویس آسیب‌های اجتماعی «خبرگزاری دانش‌جویان ایران»، تهران، گزارش می‌دهد: معاون پژوهشی مرکز تحقیقات علوم رفتاری و وابستگی به مواد مخدر، با استناد به تحقیق انجام شده خود در میان ۷۵ دانش‌آموز، با اشاره به این که ایران از نظر الگوی مصرف الکل دارای خطرناک‌ترین الگو در جهان است، گفته است: شیوع مصرف مواد مخدر در جوانان زیر پانزده و پانزده تا نوزده سال به ترتیب چهار و ۲۴ درصد است و این میزان در مجموع در مورد جوانان زیر بیست و چهار سال به ۵۶/۳ درصد می‌رسد.

به گزارش خبرنگار اجتماعی «ایسنا»، دکتر حمید الله‌وردی پور در نشست هم‌اندیشی ستاد مبارزه با موادمخدر که با موضوع سنجش اثربخشی عامل خودکنترلی برای پیش‌گیری از مصرف موادمخدر در دانش‌آموزان پسر سال دوم متوسطه‌ی غرب شهر تهران برگزار شد، با اشاره به این که این پژوهش نیمه تجربی با جمعیت نمونه‌ی ۷۵ نفری از سال ۱۳۸۱ تا ۸۳ انجام شد، گفت: ... در حال حاضر، شیوع مصرف موادمخدر در بین دانش‌آموزان در برخی تحقیقات ۲۳ درصد و در برخی پژوهش‌های دیگر پنج درصد عنوان می‌شود. عضو هیات علمی دانش‌گاه علوم پزشکی همدان هم‌چنین به انجام یک پژوهش با جمعیت نمونه‌ی ۴۰۰ نفری در جهت بررسی میزان در معرض خطر بودن دانش‌آموزان همدانی از نظر سوء مصرف

موادمخدر و مشروبات الکلی اشاره کرد و افزود: طبق نتایج این تحقیق، میزان در معرض مصرف مشروبات الکلی، تریاک و ماری‌جوانا در این تحقیق به ترتیب ۹۸، ۶۷ و ۴۳ درصد به دست آمد... الگوی مصرف الکل در ایران خطرناک‌ترین الگوی مصرف در جهان است. پایه‌ی شروع مصرف الکل (غلظت الکل مصرفی) در جوانان ایرانی بالاست، به طوری که این میزان غلظت الکل مصرفی در اروپا سه و در کشور ما ۴۰ درصد است. دکتر الله‌وردی پور هم‌چنین نسبت به فروش الکل به نوجوانان و جوانان در برخی داروخانه‌های کشور هشدار داد و تاکید کرد: افراد در دوره‌ی بلوغ و جوانی بیش از سایر سنین در معرض خطر مصرف سیگار، موادمخدر و مشروبات الکلی قرار دارند.

«روزنامه‌ی ایران» در یازدهم اسفند ۱۳۸۳، به گفته‌ی قائم مقام سازمان بهزیستی کشور پرداخته بود، که: بیش از دو میلیون معتاد در کشور وجود دارد و اقدامات پیش‌گیرانه و علمی برای مقابله با آن ضروری است. به گفته‌ی این مقام مسئول: روزانه چهار تُن موادمخدر در کشور مصرف می‌شود و هر فرد معتاد قادر است ده نفر دیگر را نیز به اعتیاد آلوده کند... وجود دو میلیون معتاد رسمی و تفننی، ۳۰۰ هزار معتاد تزریقی، ارتباط مستقیم ۶۰ درصد طلاق‌های کشور با اعتیاد، وارد آمدن سالانه بین چهار تا پنج هزار میلیارد تومان خسارت مالی از این طریق به کشور و مرگ روزانه ده تا دوازده معتاد صدها معضل و مشکل دیگر است.

یکی از مسئولان ستاد مبارزه با موادمخدر نیز در این باره می‌گوید: در ایران هر دقیقه یک معتاد می‌میرد و طی چند سال اخیر نیز حدود



دو میلیون و ۷۰۰ هزار معتاد دستگیر شده‌اند، که سن آن‌ها بین ده تا ۱۰۰ سال بوده است. در حالی که این مسئول از مصرف روزانه دو تن مواد مخدر به ارزش ۴۵ هزار میلیارد ریال در کشور خبر می‌دهد، برخی کارشناسان و دستگاه‌ها معتقدند که روزانه بین دو تا شش تن مواد مخدر توسط معتادان ایرانی مصرف می‌شود و دوازده میلیون نفر نیز به نوعی درگیر با مشکل موادمخدر هستند و به طور متوسط هر فرد معتاد در طول زندگی خود حدود ده نفر را به کام اعتیاد می‌کشاند، که البته با توجه به ادامه‌ی روند رشد ۱۳/۲۰ درصدی بیکاری در سال می‌توان حدس زد که اغلب آن‌ها جوانان بیکار یا فاقد هر گونه مهارت اجتماعی هستند.

در این میان سردار سپاه، مهدی ابویی، نیز به گوشه‌ای از تبعات شیوع مصرف موادمخدر در ایران اشاره می‌کند و می‌گوید:

«بنا بر آمار رسمی پزشکی قانونی در سال ۸۱، سه هزار و ۵۰۰ نفر و در سال گذشته چهار هزار و ۵۰۰ معتاد جان خود را از دست دادند، که اغلب آن‌ها در تهران فوت کرده‌اند.»

سردار ابویی با بیان این که در هشت ماه اول امسال نسبت به هشت ماه سال گذشته مقدار کشفیات اداره‌ی مبارزه با مواد مخدر ناجا ۵۶ درصد افزایش داشته است، اظهار می‌دارد:

«این در حالی است که بر اساس برآوردهای صورت گرفته در همین زمان ورود مواد مخدر به کشور فقط بین ۲۰ تا ۳۰ درصد افزایش داشته است... سردار ابویی با بیان این که ۴۷ درصد معتادان کشور در سنین ۲۵ تا ۴۰ سال هستند، اظهار می‌دارد در کشور ما فقط ۳۰ درصد از معتادان رسمی کشور معادل یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر را جوانان زیر ۲۰ سال تشکیل می‌دهند!»

سفرمان این جا به پایان می‌رسد، بی آن که هنوز توانسته باشیم تمامی کوچه پس کوچه‌های دنیای اسفانگیز و تیره‌ی کودکان در ایران را گشته باشیم. بر خلاف مرسوم، حداقل در این باره، هر مثنی نمونه‌ی خروار نیست! آن چه که به طور واقعی و در ابعاد روان‌شناختی و جامعه‌شناسی بر کودکان در ایران روا می‌رود را نه هیچ قلمی می‌تواند بر کاغذ بیاورد و نه هیچ زبانی بیان دارد. «کودکی» را در ایران کشته‌اند. کودکان ایران اگر شادند، اگر زنده‌اند، اگر توانسته‌اند علی‌رغم

این شیروفرنی تحمیلی، شخصیت‌های خوب انسانی پیدا کنند، دانش‌آموز و دانش‌جو و مبارز شوند، در جنبش مطالباتی کارگران و زنان نقش ایفا کنند، و...، این تنها نتیجه‌ی ذات انسانی آن‌ها و نیازشان به بالندگی و پویایی بوده است. کودکان ایران، حتا کودکان خانواده‌های نسبتاً مرفه، گندم‌های دیمی‌ای هستند که به یمن باران، و پویایی وجودشان، نه مراقبت‌های اجتماعی، قد می‌کشند. شقایق‌های روئیده در کویری هستند، که جوهر رویش را در ذات خود دارند.

با این همه، اما نمی‌توان و نمی‌باید کودکان در ایران را تنها گذاشت. ضرورت یک اقدام گسترده‌ی بین‌المللی در اعتراض به بی حقوقی مطلق آنان هر روز بیش‌تر و بیش‌تر حس می‌شود. علی‌رغم فعالیت‌های صمیمی و پر شور تلاش‌گران عرصه‌ی دفاع از حق کودکی و جنبش لغو کار کودک در ایران در این سال‌های اخیر، نگاه جامعه‌ی بزرگ‌سال - اعم از سیاسی یا غیر - به کودکان هم‌چنان نگاهی بزرگ‌سالارانه است. کودکان در خانواده و در سطح کل جامعه از کم‌ترین حقوقی برخوردار نیستند.

در ادبیات سیاسی به مسایل کودکان فقط آن جایی اشاره می‌شود، که قرار باشد مواضع سیاسی این جریان و آن حزب را در برابر رژیم جمهوری اسلامی کامل کند. در غیر این، متأسفانه، کم‌ترین تلاش جدی و عملی برای احقاق حقوق انسانی کودکان و لغو بردگی مزدی آنان صورت نمی‌گیرد. برخی از سازمان‌های سیاسی هم در تقابل با خرافه‌ها و تبعیض‌های جنسیتی جمهوری اسلامی، به عوض پرداختن به مقوله‌ی کار کودک و شوربختی کودکان و دامن زدن به مبارزه‌ای جدی علیه آن، به مسایل مدرنیته آن هم یک بُعدی و سطحی می‌پردازند تا ویتترین خود را شیک جلوه دهند.

در سایه‌ی پروژه‌های اجتماعی سازمان ملل و فعالیت ان.جی. اوها، کارهای سطحی و دهن پرکن زیادی درباره‌ی مسایل کودکان صورت می‌گیرد. در ایران، با اختصاص بودجه‌ی کلان به نهادهایی که یک سرشان مثلاً به وزارت ارشاد وصل است و یا ارایه‌ی مستقیم آن به خود وزارت خانه‌ها برای به اصطلاح مبارزه با کودک‌آزاری و...، تنها حسنی که دارد، این است که برای مثال کودک‌آزاری ناشی از سنت و فرهنگ مردم قلمداد شود و نقش جمهوری اسلامی و قوانین آن تطهیر شوند. دولت جمهوری اسلامی، مانند سایر

دولت‌های مشابه خود، هر سال مبالغ قابل توجهی از نهادهای بین‌المللی برای بهبود وضعیت کودکان دریافت می‌کند و به همین دلیل هم از یک طرف، از ایجاد و پا گرفتن تشکل‌های واقعی مدافع حقوق کودکان ممانعت به عمل می‌آورد؛ و از طرف دیگر، به ایجاد انجمن‌های خودی دست می‌زند و دپارتمان‌های دولتی را بنیان می‌گذارد و در واقع خودش ان.جی. او می‌شود، تا هم دست غیر از این مبالغ هنگفت کوتاه باشد و هم به بی حقوقی کودکان و در واقع، به نقش قوانین اسلامی در این رابطه لطمه‌ای وارد نشود! خنده‌دار و غم‌انگیز است!

کودکان امروزند و صدای‌شان فریاد است! ما، بزرگ‌سالان جامعه، مسئول وضعیت امروز کودکان‌مان هستیم و وظیفه داریم کودکی و شادی و آسایش و احترام‌شان را تا آن هنگام که کودک‌اند، به آن‌ها بازگردانیم. فردا دیر است!

در لینک کتاب سایت اینترنتی «نگاه» بفوانید:



بردگان ارزان
سوسن بهار - بیژن هدایت